

به جای سرمقاله

## طالبان، ابزار تشدید غارت امپریالیستی در افغانستان

... یکی از تبلیغاتی که از دیر باز علیه مردم افغان عنوان می شود این است که گویا علت سیطره نیروهای مرتجع اسلامی در این کشور ناشی از بی سوادی و عقب ماندگی این مردم و فرهنگ و مذهب آنها می باشد. اشاعه دهنده اصلی این تبلیغات دستگاه های امپریالیستی و ارتجاعی می باشند که افراد ناآگاه آن را شکلی تکرار می کنند. افراد یا سازمان های سیاسی ای هم هستند که با ادعای اعتقاد به مارکسیسم- لنینیسم عوام فریبی دستگاه های امپریالیستی را به زبان ظاهراً مارکسیستی به مثابه عامل درونی سیطره کنونی طالبان عنوان می کنند. این ها بی آن که خود واقعیت و نقش معین امپریالیسم آمریکا در این امر را مبنای تحلیل قرار دهند با درک مکانیکی از یک آموزش مارکسیستی که در تغییر یک پدیده عامل داخلی تعیین کننده می باشد، با عامل خارجی تلقی کردن امپریالیسم آمریکا در افغانستان، مثلاً سطح توسعه و رشد اقتصادی- سیاسی و فرهنگی جامعه افغانستان را عامل درونی در روی کار آمدن طالبان ذکر می کنند. ...

صفحه ۲



مژده اش نذارید  
این جنگل سبز  
ریشه اش در خاک است

**جاودان باد خاطره تمامی جانباختگان کشتار  
سراسری دهه خونین شصت و قتل عام سال ۶۷.  
بدست جلادان جمهوری اسلامی!**

## گفتگو با رفیق فریرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۹)

... رژیمی که از همان ابتدای روی کار آمدنش لحظه ای از سرکوب مردم باز نایستاده بود طبیعی بود که ماهیتش روز به روز بیشتر برای توده ها آشکار شود. چطور می شد در شرایطی که حزب الهی ها با تیغ و چماق به جان دختران بی حجاب می افتادند و با هر تجمع سیاسی، مورد یورش اوباش حکومتی قرار می گرفت، ستاد های سازمانها با خشونت بسته می شد و کتابفروشی ها و دفاتر روزنامه های مترقی مورد حمله مأموران رژیم قرار می گرفت، تبلیغات ریاکارانه خمینی و دولت بازرگان که گفته بودند اسلامشان رأفت و آزادی برای مردم به ارمغان خواهد آورد را باور نمود. چگونه می شد عکس های اعدام های دسته جمعی خلیجی جنایتکار را در کردستان دید و باز هم فکر کرد که دار و دسته حاکم نیرونی مردمی و دمکرات می باشند. عکس تاریخی تیرباران ۱۱ نفر در سنندج در ۶ شهریور ماه در روزنامه ها درج شد و همگان از جنایاتی که رژیم در کردستان مرتکب می شد آگاه شدند. مناسبانه در آن زمان اکثر سازمانهای سیاسی، خمینی را نماینده خرده بورژوازی سنتی یا اقبشار و طبقاتی غیر از بورژوازی وابسته می نامیدند و از درک ماهیت رژیم عاجز بودند تا آنجا که در این زمینه از توده ها عقب تر بودند....

صفحه ۷

## ملاحظات در باره رشد سرمایه

### داری در چین (بخش پایانی)

چین بزرگترین اقتصاد جهان از نظر قدرت خرید است. از نظر تعداد و قدرت شرکتهای انحصاری غول پیکر، در رده دوم پس از آمریکا و بالاتر از دیگر قدرتهای امپریالیستی قرار دارد. بانک های چین بزرگترین و سودآورترین بانک ها در جهان هستند و از نظر صدور سرمایه در رتبه سوم یا دوم جهان قرار دارند. چین به طور فزاینده ای در حال افزایش فناوری پیشرفته و بخشهای صنعتی است. سرمایه گذاری های چین در بازارهای سراسر جهان، بویژه در کشورهای تحت سلطه روز به روز گسترده شده و در استخراج مواد معدنی و اولیه آفریقا و صدور کالاهای مصرفی به آن، و همچنین استفاده از آن قاره به عنوان منبع نیروی کار فوق ارزان، عظیم ترین سهم را نسبت به امپریالیستهای دیگر دارد....

صفحه ۲۱

## تجدید آرایش امپریالیسم آمریکا

### و قدرت گیری طالبان "بنیاد گرا"

#### در افغانستان

... در دوران اوپاما با توجه به رشد روزافزون قدرت دولت چین و به هر حال این امپریالیسم جدیدی که وارد صحنه شده بود یک خطری برای قدرت و رهبری آمریکا در سطح جهان تلقی میشد یک تغییراتی در استراتژی دولت آمریکا رخ داد و تمرکز در اقیانوسیه و چین یک ارجحیت خاصی پیدا کرد. بعد از اینکه این ارجحیت اعلام شد و در دستور کار دولت آمریکا قرار گرفت دولت آمریکا شروع کرد به یک جوری از این باتلاقی که در افغانستان ساخته شده خارج شدن. به همین دلیل هم به طالبان امکان دادند که در قطر-در دوحه قطر- یک دفتر نمایندگی بزنند....

صفحه ۱۳

## در صفحات دیگر

- یاد باد خاطره جانباختگان کشتار سال ۶۷! ..... ۱۷
- به یاد یک رفیق کمونیست از دیار افغانستان ..... ۱۹
- حمله به مقر نیروهای کرد در کردستان عراق محکوم است! ۲۳
- گزارش آکسیونهای مبارزاتی در هلند و اتریش ..... ۲۳ و ۲۴

به جای سرمقاله

## طالبان ابزار تشدید غارت امپریالیستی در افغانستان

اشرف دهقانی



مدارک غیر قابل انکار منتشر شده ثابت نمی کنند که این نمایندگان امپریالیسم آمریکا، فرانسه، آلمان و انگلیس در کنفرانس گوادلوپ بودند که خمینی و دار و دسته اش را در ایران به قدرت رساندند؟ پس آیا اینها که چنین نقش تعیین کننده در سرنوشت مردم ما ایفاء کردند را باید عامل خارجی دانست که تأثیرش در تغییر و تحول پدیده ها فرعی است؟

واقعیت این است که با وارد شدن سرمایه داری به مرحله امپریالیسم و عمده شدن صدور سرمایه، کشورهای جهان بین امپریالیستها تقسیم و باز تقسیم شد و روندی طی شد که امروز قریب به اتفاق جوامع تحت سلطه امپریالیستها به جوامع نومستعمره تبدیل شده اند. جامعه نومستعمره جامعه ای است که در ظاهر دارای حکومت بومی مستقل خود می باشد (برعکس جامعه مستعمره که که خود استعمارگران آشکارا بر آن حکم می راندند) ولی در واقع تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد و همه شریانهای اقتصادی جامعه در جهت منافع امپریالیست یا امپریالیستهای مسلط بر آن جامعه سازماندهی می شود. بنابراین نومستعمره در ماهیت و محتوا فرقی با مستعمره ندارد و این دو تنها در شکل با هم متفاوت هستند. به عنوان مثال ایران از زمان رضا شاه به جامعه نومستعمره تبدیل شده است. در دوره رضا شاه امپریالیسم انگلیس از طریق حکومتی که در رأسش رضا شاه قرار گرفته بود بر تمام امور اقتصادی، نظامی و سیاسی کشور سیطره داشت و امورات جامعه ایران را برای تأمین منافع خود جهت می داد. به واقع در دوره رضا شاه، این امپریالیسم انگلیس بود که با ابزار حکومت می نشانده خود بر مردم ایران حکومت می کرد. امروز نیز با در نظر گرفتن تغییراتی که

مارکسیستی به مثابه عامل درونی سیطره کنونی طالبان بر کشور افغانستان عنوان می کنند. این به اصطلاح مارکسیست ها بی آن که خود واقعیت و نقش معین امپریالیسم آمریکا در این امر را مبنای تحلیل خود قرار دهند با درک مکانیکی خود از یک آموزش مارکسیستی که در تغییر یک پدیده عامل داخلی تعیین کننده می باشد، با عامل خارجی تلقی کردن امپریالیسم آمریکا در افغانستان، مثلاً سطح توسعه و رشد اقتصادی- سیاسی و فرهنگی جامعه افغانستان را عامل درونی در روی کار آمدن طالبان در آن کشور ذکر می کنند.

در پاسخ به ادعای فوق باید گفت که اولاً رجوع به تاریخ مردم افغان نشان می دهد که عدم توسعه و رشد اقتصادی و نتایج سیاسی و فرهنگی ناشی از آن در افغانستان کنونی نتیجه مستقیم سیطره غارتگرانه امپریالیسم بر این کشور بوده است. ثانیاً واقعیت های کنونی و آنچه امروز بر خلقهای افغانستان و ایران و کشورهای نظیر آن می گذرد آشکارا بیانگر آن هستند که امپریالیسم از طریق صدور سرمایه و گرفتن شریان های اقتصادی این کشورها به دست خود دیگر "نه یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد" بلکه خود به عنوان یک عامل داخلی عمل می کند. به کار افتادن سرمایه های امپریالیستی در جوامع تحت سلطه امپریالیستها و این امر که این دولت های امپریالیستی هستند که با مسئولی کردن دار و دسته های ارتجاعی به مثابه حکومت های دست نشانده، برای مردم این جوامع سرنوشت تعیین می کنند معنایی جز آن ندارد که امپریالیستها به عنوان یک عامل درونی نقش تعیین کننده در تحولات جامعه تحت سلطه خود دارند. مثلاً آیا تمام اسناد و

برکسی پوشیده نیست (یا بر اساس فاکت های عینی غیر قابل انکار نباید پوشیده باشد) که مسئول اصلی فجایع وحشتناکی که مردم افغانستان امروز با آن مواجه اند، امپریالیسم آمریکا می باشد. امپریالیسم آمریکا با در پیش گرفتن سیاست جدید در مقابل رقبا امپریالیست خود از جمله تمرکز نیرو در مرزهای چین و اقیانوسیه، در یک برنامه از پیش تعیین و تدارک دیده شده قدرت دولتی و ارتش خود ساخته اش در افغانستان را از دست حکومت دست نشانده پیشین خود خارج کرده و در اختیار مزدوران دیگرش، طالبان بنیادگرای اسلامی قرار داد.

در توجیه واقعیت فوق، دستگاه های تبلیغاتی ارتجاع بر حسب وظیفه جهت گمراه کردن افکار عمومی به کار معمول خود یعنی اشاعه ایده ها و نظرات غیر واقعی و مغرضانه مشغولند، که متأسفانه اغلب، منبع تغذیه بسیاری از نیروهای سیاسی به مثابه دوستان نادان خلق یا به زبان دیگر اپورتونیست را هم تشکیل می دهد.

یکی از تبلیغاتی که البته از دیر باز علیه مردم افغان عنوان می شود این است که گویا علت سیطره نیروهای مرتجع اسلامی در این کشور ناشی از بی سوادگی و عقب ماندگی این مردم و فرهنگ و مذهب آنها می باشد. اشاعه دهنده اصلی این تبلیغات دستگاه های امپریالیستی و ارتجاعی می باشند که افراد ناآگاه آن را با زبان و ادبیات خود به شکلی تکرار می کنند. در این میان افراد یا سازمان های سیاسی ای هم هستند که با ادعای اعتقاد به مارکسیسم- لنینیسم عوام فریبی دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستی را به زبان ظاهراً

تن از زندانیان زندان مخوف تحت سیطره امپریالیسم آمریکا در گوانتاناما با یک سرباز آمریکائی که در سالهای اخیر در رسانه ها اعلام شد نیز می تواند هر انسان، حتی با هوشی متوسط را به کنه موضوع توپ سازی در زندان های تحت سیطره آمریکا و به کارگیری توپ ها جهت اجرای سیاست های امپریالیست ها رهنمون سازد. در جریان این معاوضه، دولت آمریکا ۵ تن از زندانیان طالبان در گوانتاناما را تحویل دولت قطر داد. نکته قابل توجه این است که همین ۵ تن در دفتر طالبان در قطر شروع به کار کردند و این همان دفتری بود که مذاکرات دولت آمریکا با طالبان از آن طریق در سالهای اخیر پیش می رفت که منجر به تحویل قدرت توسط آمریکا به طالبان در افغانستان شد. به راستی که امپریالیسم به مثابه "مرحله انحصاری سرمایه داری" برای بقای خود به چه اعمال ننگین و جنایت کارانه ای دست می یازد!

**لنین حق داشت که نوشت:**  
**"خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارت است از بسط ارتجاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیکارشی مالی"**  
**(امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری).**

در رابطه با درجه رشد سیاسی و آگاهی انقلابی در میان مردم افغانستان، آنجا که برخی از نیروهای سیاسی ایرانی به تکرار ادعای رسانه های امپریالیستی پرداخته و دلیل خروج آمریکا از افغانستان را "هزینه های روز افزون مالی" و یا "افزایش تلفات" آمریکا در آن کشور عنوان می کنند، یک روشنفکر آگاه افغان گوئی که به این دسته از نیروها پاسخ می دهد با دیدی کاملاً ماتریالیستی مطرح می کند: **"هیچکس میلیاردها دلار برای گروه های تروریستی خرج نمی کند که سودی برایش نداشته باشد. در منطق سرمایه داری، جامعه کاپیتالیستی جانی نمی رود که ۵۰۰ میلیون، چند ده میلیارد خرج کند که برایش سودی نداشته باشد. چنین چیزی محال است... اقتصاد جنگ، اقتصادی است برای مهار بحران سرمایه داری"** از متن سخنان جواد سلطانی، استاد دانشگاه در کابل در این لینک:

<https://youtu.be/p6BGM-BExY4>

می دانیم که تبلیغات مغرضانه اینطور جلوه می دهند که گویا دولت آمریکا (به نمایندگی از انحصارات آمریکائی) پولی را از جیب در افغانستان هزینه کرده و به هدر داده است و حالا که متوجه این موضوع گشته دست از افغانستان کشیده است. اما کسانی که به تکرار چنین تبلیغاتی می پردازند حتی به این سخن جان بولتون (رئیس شورای امنیت ملی آمریکا در دوران ترامپ که البته پس از مدتی دولت ترامپ را ترک نمود) هم توجه ندارند که گفت

**ما در گذشته نه چندان دور شاهد بودیم که مثلاً دانش آموزان دختر افغان برای گرامی داشت روز زن، از رفیق دلاور مرضیه احمدی اسکوتی یاد می کردند و شعر "افتخار" یا "من یک زنم" که به اسم این رفیق در جنبش پخش شده بود را با حرارت و احساس واقعی یک زن تحت ستم می خواندند؛ و یا به گونه ای دیگر تأثیر از مبارزات چریکهای فدائی خلق را در حرکت های مبارزاتی خود آشکار می ساختند. امروز نیز ما در نزد برخی از روشنفکران افغان در رابطه با روندهای جامعه خود و خاورمیانه با تحلیل ها و بیان واقعیت هایی مواجه می شویم که حد چشمگیری از واقع بینی و تحلیل مسائل با دیدی ماتریالیستی در آنها عیان می باشد، امری که بسیاری از سازمانها و روشنفکران ایرانی مدعی مارکسیسم و ماتریالیسم فاقد آن هستند.**

مواجه بوده اند که زمینه ساز ارتقای آگاهی سیاسی و انقلابی آنها بوده است؛ از اشغالگری امپریالیستی گرفته تا یورش های متعدد و تعویض حکومت های مرتجع با یکدیگر؛ و بر این زمینه البته شکی نیست که رشد تکنیک در سطح جهان و امکان ارتباطات وسیع نیز به ارتقای آگاهی این توده ها کمک نموده است.

ما در گذشته نه چندان دور شاهد بودیم که مثلاً دانش آموزان دختر افغان برای گرامی داشت روز زن، از رفیق دلاور مرضیه احمدی اسکوتی یاد می کردند و شعر "افتخار" یا "من یک زنم" که به اسم این رفیق در جنبش پخش شده بود را با حرارت و احساس واقعی یک زن تحت ستم می خواندند؛ و یا به گونه ای دیگر تأثیر از مبارزات چریکهای فدائی خلق را در حرکت های مبارزاتی خود آشکار می ساختند. امروز نیز ما در نزد برخی از روشنفکران افغان در رابطه با اوضاع و روندهای جامعه خود و خاورمیانه با تحلیل ها و بیان واقعیت هایی مواجه می شویم که حد چشمگیری از واقع بینی و تحلیل مسائل با دیدی ماتریالیستی در آنها عیان می باشد، امری که بسیاری از سازمانها و روشنفکران ایرانی مدعی اعتقاد به مارکسیسم و ماتریالیسم فاقد آن هستند. مثلاً یک متفکر افغان به خوبی بر این امر آگاه است که ایادی امپریالیسم چگونه در زندان های خود به کار توپ سازی پرداخته و با قرار دادن افراد در یک موقعیت خاص از طریق توهین و تحقیر و شکنجه های جسمی و بعد با تعلیمات ایدئولوژیکی اسلامی، موجودات وحشی و خونخوار داعش یا طالبان تربیت کرده و آنها را در جهت پیشبرد سیاست های ضدخلقی خویش به کار می گیرند. کما این که به گفته ای ۹۰ درصد تمام بنیان گذاران و سازماندهندگان داعش و افراد استراتژیک و میدانی آنها همه قبلاً در بند آمریکائی ها زندانی بودند. اتفاقاً تعویض ۵

در وضعیت خود امپریالیستها در سطح جهان و در ایران به وجود آمده، جامعه ما همچنان جامعه ای نو مستعمره باقی مانده است. رفیق مسعود احمدزاده با توجه به مطالعات تاریخی گسترده و تحلیل جامعه ایران با دید واقعا مارکسیستی، در کتاب خود به صورت کاملاً فشرده به تاریخ وابستگی جامعه ایران به امپریالیسم و نومستعمره شدن ایران اشاره کرده و نشان داده است که امپریالیستها در کشورهای نومستعمره ی تحت سلطه خود مشخصاً عامل داخلی می باشند. بر این اساس او این رهنمود ارزشمند را در اختیار کمونیست های راستین قرار داده است که: **"مسئله سلطه امپریالیسم را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت، نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد"**. صحت این حکم در تجربه های متعدد ثابت گشته و در همان حال نشان داده شده است که سربلندی از آموزش نهفته در این حکم و نگرش به امپریالیسم به مثابه یک نیروی خارجی در کشورهای تحت سلطه که "به هر حال نقشی دارد"، هر تحلیلی را به یک چیز "پوچ و مهمل" بدل می سازد.

در رابطه با قدرت گیری طالبان بنیادگرای اسلامی در افغانستان به مثابه کشوری که در اساس تحت سلطه امپریالیسم آمریکا قرار دارد ( البته این نافی حضور امپریالیستهای دیگر در افغانستان نیست) نیز دقیقاً تنها موقعی می توان به درک درست دست یافت و به حقایق پی برد که سلطه امپریالیسم را "به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت". آنهائی که از بی سوادگی و عقب ماندگی مردم افغان حرف زده و آن را عامل وضع دردناک کنونی افغانستان جا می زنند، و یا با عبارات توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی عقب افتاده، قرار گرفتن قدرت سیاسی در افغانستان به دست طالبان را توضیح می دهند، قادر نیستند جز تحلیلی "پوچ و مهمل" در این مورد ارائه دهند. اتفاقاً برعکس تبلیغاتی که نقطه ثقل تحلیل خود در رابطه با وضعیت کنونی افغانستان را عقب افتادگی و ناآگاهی مردم افغان قرار می دهند، بسیاری از توده ها و روشنفکران افغان در طی حدود نیم قرنی که کشورشان مدام دستخوش رویدادهای دردناک مختلف بوده است، به درجه بالائی از رشد سیاسی و آگاهی والای انقلابی دست یافته اند. اگر از خود پیرسیم که آگاهی از کجا ناشی می شود می توانیم دریابیم که سرچشمه و منبع اصلی ای که آگاهی برای توده ها و پیشروان روشنفکرش به ارمغان می آورد خود روندها و واقعیات عینی زندگی می باشند. مردم افغانستان نیز با همه رنج ها و دردهائی که از سیطره امپریالیستها بر کشورشان متحمل شده اند، با وقایعی



راه به عقب راندن ارتجاع اسلامی شکل دادن به مقاومت و مبارزه توده ای مسلحانه در مقابل تروریستهای طالبانی تا دندان مسلح است." (اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست).

در اینجا هم باید پرسید که چگونه است که برای "به عقب راندن ارتجاع اسلامی" در افغانستان تنها راه مبارزه مسلحانه توده ای است ولی در ایران نیست؟ اینان برای توده های تحت سلطه "رژیم اسلامی تا بن دندان مسلح" ایران راه مسالمت آمیز (کار آرام سیاسی) تجویز می کنند و توسل نیروهای پیشرو به مبارزه مسلحانه در جهت سازماندهی مسلح توده ها و به راه انداختن مبارزه مسلحانه توده ای را شدیداً تقبیح می کنند. حال چه شده است که با دست و دل بازی، مردم افغانستان را به در پیش گرفتن راه مبارزه مسلحانه توده ای دعوت می کنند؟ این نیروهای سیاسی به دلیل ماهیت سازشکارانه خود همواره برای مردم ایران موعظه کرده اند که مبارزه مسلحانه باعث افزایش "خشونت" رژیم حاکم می شود. آیا از نظر اینها در افغانستان مبارزه مسلحانه مردم افغان باعث افزایش "خشونت" رژیم حاکم یعنی طالبان نمی شود؟ واقعاً آیا می توان نظر و توصیه اینها را جدی تلقی کرد؟

دسته ای از این دوستان نادان و یا اپورتونیست حتی در اوج قیام توده ای دی ۹۶ در ایران که توده گرسنه و خشمگین (اکثراً کارگران منفرد غیر متشکل و زحمتکشان) با سلحشوری و شجاعت تمام مراکز سرکوب و استثمار را به آتش می کشیدند، به کارگران رهنمود می دادند که شکل مبارزه شما تنها و تنها اعتصاب است و گویا کارگران نباید دست به مبارزه مسلحانه بزنند. آنها با چنین رهنمودی نه فقط سعی کردند کارگران را از شرکت در آن قیام باز دارند بلکه نگران آن بودند که مبادا کارگران آگاه و مبارز تحت تأثیر آن قیام توده ای به فکر تشکل و تسلیح خود بیفتند و به "جنگ پارتیزانی" روی بیاورند و راه مبارزه مسلحانه توده ای را طی کنند. (رهنمود فوق را سازمان فدائیان اقلیت در اوج قیام توده ای دیمه به کارگران می داد).

در مورد رویدادهای افغانستان که موضوع بحث ماست سؤال اصلی و اساسی این است که آمریکا در افغانستان چه دیده است و تأمین کدام منافع توجه و علاقه او را به این کشور جلب کرده است؟ به طور واضح، چه چیزی باعث شده که آمریکا در فاصله حدود ده هزار کیلومتر دور از افغانستان، یک بار مثلاً به فکر صدور "دموکراسی" و "تمدن" به این کشور بیفتد و به آنجا لشکر کشی کند و بار دیگر از زبان ترامپ اعلام کند که اصلاً ما نباید در آنجا باشیم. "طالبان و داعش آنجا هستند و با هم می جنگند، خوب بگذار با

این درست است که آمریکا برای به آتش کشیدن خاورمیانه و از جمله کشور افغانستان عمدتاً با تکیه بر بنیادگرایی اسلامی میلیاردها دلار هزینه کرده است. اما این هزینه ها از جیب نرفته است بلکه تماماً صرف سرمایه گذاری هائی گشته که حاصلش سود فراوان برای انحصارات امپریالیستی بوده است. یک قلم از این سرمایه گذاری برای به کار اندازی کارخانه های اسلحه سازی و دیگر ملزومات جنگی در خود آمریکا می باشد. رونق این "تولید" علاوه بر ایجاد شغل برای اتباع آمریکا، با ویران سازی زیر ساخت های کشورهای مورد هجوم باعث سرمایه گذاری برای بازسازی خرابی های به بار آمده گشته و در این راه سود کلانی از استثمار نیروی کار ارزان در اختیار انحصارات امپریالیستی قرار گرفته است

کشورهای خاورمیانه و برخی کشورهای دیگر که اسلام دین رسمی آنها به شمار می رود طرح و به اجرا در می آورد. مسلماً آنها در کشورهای دیگر به طرق دیگر عمل می کنند.

یکی دیگر از تبلیغات رایج که از طرف برخی از نیروهای سیاسی هم مطرح شده این است که گویا آمریکا از پس "جنگجویان" طالبان که "جنگ پارتیزانی" می کردند و "شیوه های جنگی" گویا بسیار ماهرانه ای داشتند، بر نمی آمد و در نتیجه آمریکا مجبور به خروج از آن کشور گشت. برخی از این نیروها تحت تأثیر مستقیم رسانه های ارتجاعی، حتی از شکست آمریکا از طالبان، آنهم شکست مفتضحانه اش دم می زنند. تأکید بر جنگ پارتیزانی طالبان از طرف اینان که گویا موجب شکست آمریکا گشته، جنبه مضحکی هم دارد. آخر، کسانی اینچنین از اهمیت جنگ پارتیزانی صحبت می کنند که کارگران و نیروهای آگاه در جامعه ایران را از هرگونه دست زدن به جنگ پارتیزانی (چریکی) بر حذر می دارند.

از نظر اینان طالبان، مزدور آمریکا نبوده و نیروی خود ساخته مستقل می باشد. پس اگر از نظر اینها یک نیروی مستقل در افغانستان توانست از طریق جنگ پارتیزانی آمریکا را شکست دهد و از کشور به بیرون اندازد، از نظر آنها چرا نیروهای انقلابی واقعا مستقل در ایران چنین راهی را نباید در قبال جمهوری اسلامی در پیش بگیرند؟! چرا یک بام و دو هوا؟ آیا این سؤال پیش نمی آید که نیروهای مذکور که مخالف سرسخت جنگ چریکی در ایران هستند به کدام نیرو خدمت می کنند؟ آیا توصیه های آنها در خدمت توده های تحت ستم و دربند ایران قرار دارد؟ همچنین در نوشته های چنین نیروهائی دیده می شود که به مردم افغانستان رهنمود مبارزه مسلحانه توده ای می دهند و به آنها می گویند که "تنها

آمریکا برای "رضای خدا" در افغانستان نبود. آیا واقعاً آمریکا زمانی که گروه های جهادی (مجاهدین) افغان درست کرد و بعد خود مستقیماً آن کشور را اشغال نمود و امروز که طالبان را بر سر کار آورده است، برای "رضای خدا" به این اعمال دست زده یا تأمین منافع طبقاتی معین محرک او در این اعمال است که پیگرانه چنین سیاست هائی را دنبال می کند؟

این درست است که آمریکا برای به آتش کشیدن خاورمیانه و از جمله کشور افغانستان عمدتاً با تکیه بر بنیادگرایی اسلامی میلیاردها دلار هزینه کرده است. اما این هزینه ها از جیب نرفته است بلکه تماماً صرف سرمایه گذاری هائی گشته که حاصلش سود فراوان برای انحصارات امپریالیستی بوده است. یک قلم از این سرمایه گذاری برای به کار اندازی کارخانه های اسلحه سازی و دیگر ملزومات جنگی در خود آمریکا می باشد. رونق این "تولید" علاوه بر ایجاد شغل برای اتباع آمریکا، با ویران سازی زیر ساخت های کشورهای مورد هجوم باعث سرمایه گذاری برای بازسازی خرابی های به بار آمده گشته و در این راه سود کلانی از استثمار نیروی کار ارزان در اختیار انحصارات امپریالیستی قرار گرفته است و آنها با چنین اقداماتی کوشیده اند بحران اقتصادی شان را تا حدی مهار کنند. اساساً در شرایطی که اقتصاد آمریکا دچار بحران شدیدی است، جنگ برای امپریالیست های آمریکائی نعمت و برکت است. در سال ۲۰۰۱ درست برای مقابله با بحران نظام سرمایه داری امپریالیستی آمریکا و مهار این بحران بود که امپریالیست های آمریکا تحت ریاست جمهوری بوش پسر سیاست "جنگ بی پایان" را در خاورمیانه در پیش گرفتند و حمله به برج های دوقلو در آن کشور را بهانه اجرای آن سیاست قرار دادند. واقعیت این است که نقشی که صنعت جنگ به عنوان یک عصا در سر پا نگاه داشتن کل اقتصاد بحران زده نظام سرمایه داری جهانی و در راس آنها آمریکا ایفاء کرده با هیچ پرده ای قابل پوشش نیست.

در رابطه با روی کار آمدن مجدد طالبان بنیادگرای اسلامی در افغانستان هم باید توجه داشت که اصولاً بنیاد گرایی اسلامی در خدمت تقویت سلطه امپریالیسم در خاورمیانه و سرکوب و به حاشیه راندن جنبش های انقلابی قرار دارد. کاملاً قابل فهم است که وقتی امپریالیسم آمریکا و شرکاء در ایران و افغانستان و کشورهای مشابه به مزدورانی چون خمینی و یا دار و دسته های اسلامی دیگر نظیر طالبان و داعش قدرت می دهند و آنها را بر جان و مال مردم جوامع تحت سلطه خود مستولی می کنند، این کار را پیشاپیش بر اساس مطالعه تاریخ و سنن و فرهنگ حاکم بر آن جوامع برنامه ریزی می کنند. به همین خاطر بنیاد گرایی اسلامی را برای

کوارتز، آکوامارین و غیره به وفور در این کشور باستانی موجود است.

اما ثروت طبیعی در افغانستان حتی به موارد فوق ختم نمی شود. در ۵۰ کیلومتری جنوب کابل، بزرگترین ذخایر مس جهان وجود دارد که باز در تصاحب انحصارات امپریالیستی می باشد و از اینجا می توان تصور کرد که ذخایر غنی افغانستان چه سودی برای این انحصارات فراهم می سازد.

ماده سودزای دیگر برای انحصارات امپریالیستی که به طور ویژه در معادن افغانستان یافت می شود، تالک نام دارد که ماده ای سفید رنگ می باشد که در ساخت انواع پودر و کرم ها و وسایل بهداشتی و وسایل آرایش به کار می رود. حراست از امنیت سرمایه در این منطقه از طرف امپریالیسم آمریکا به عهده داعش گذاشته شده و تالک تولید شده توسط کارگزاران امپریالیستی تماماً به آمریکا و کشورهای اروپائی ارسال می شود.

همچنین انحصارات امپریالیستی در افغانستان علاوه بر منابع طبیعی فوق الذکر، در ولایت غزنی در دشت ناور به ماده ای دست یافته و به غارت آن مشغولند که در دنیای امروز مورد استفاده وسیع همگان قرار دارد. این ماده لیتیوم نام دارد که در تولید کامپیوتر، موبایل (تلفن های دستی)، ماشین های سواری برقی و خلاصه در تمام وسایل الکترونیکی که نیاز به باتری و شارژ آن دارند، استفاده می شود. لیتیوم به وفور در دشت ناور واقع در جنوب شرقی افغانستان وجود دارد. برای درک عظمت ثروتی که تنها در دل کوه ها و دشت های افغانستان وجود دارد باید گفت که در مجموع ارزش معادن و مواد تهیه شده از ذخایر غنی این کشور تریلیونها دلار تخمین زده شده است.

واضح است که اگر مردم افغانستان می توانستند از آنهمه منابع طبیعی که در کشور خود دارند آزادانه استفاده کنند و اگر آنهمه ثروت در جهت رفاه و سعادت زندگی آنها استفاده می شد دیگر کسی از عدم توسعه اقتصادی، عقب ماندگی و بیسوادی مردم این دیار صحبت نمی کرد. واقعیت تلخ آن است که شرکت های امپریالیستی آمریکا همراه با شرکت های امپریالیستی دیگر همه ذخایر طبیعی متعلق به مردم افغانستان را به دست خود گرفته و با پرداخت مزد بسیار ناچیز به کارگران افغان برای استخراج و آماده سازی مواد فوق، از استثمار نیروی کار، "ارزش اضافی" عظیمی به دست آورده و سود فراوانی عاید خود می سازند. آیا با توجه به این واقعیات، دشوار است تا دانسته شود که درست به منظور حفظ چنین منافع عظیم برای انحصارات امپریالیستی

**سئوال اصلی این است که آمریکا در افغانستان چه دیده و تأمین کدام منافع توجه او را به این کشور جلب کرده است؟ مسلم است که تنها در پرتو برخورد مارکسیستی و بررسی مسائل با دید ماتریالیستی و به طور مشخص به کار گیری این رهنمود ارزشمند که باید در پس هر رویداد و حرکت و سخنی منافع طبقاتی را تشخیص داد می توان به سئوالهای فوق پاسخ درستی داد. لازم است در جستجوی آن منافع طبقاتی بود که امپریالیسم آمریکا با صحنه آفرینی هایش در این کشور تعقیب می کند. آنگاه می توان به روشنی به این امر که افغانستان به عنوان کشوری نومستعمره تحت سلطه امپریالیسم آمریکا قرار دارد و در پرتو این امر سرمایه های امپریالیستی در آنجا به چپاول ثروت های مردم افغان مشغولند، پی برد.**

کشورها انجام می شود. شکی نیست که در خاورمیانه در تعقیب این هدف شوم، امپریالیستهای دیگر از روسیه و چین گرفته تا امپریالیستهای اروپائی همسو با امپریالیسم آمریکا هستند.

اکنون بینیم مردم افغانستان دارای چه ثروت هائی در کشور خود می باشند و انحصارات امپریالیستی به غارت کدام منابع طبیعی در آنجا مشغولند و چگونه از استثمار نیروی کار ارزان این جامعه سودهای کلان کسب می کنند؟ و به عبارت دیگر "علاقه" امپریالیستهای زالو صفت و حریص به کشور افغانستان از کجا نشأت می گیرد؟

**بر مبنای آنچه در گزارش های متعدد مورد تأکید قرار گرفته است در افغانستان منابع نفت و گاز وجود دارد. اورانیوم که یکی از مواد استراتژیک از جمله برای ساختن بمب و دیگر تسلیحات نظامی است و به دلیل کمبودش در جهان ماده گران قیمتی به شمار می رود به وفور در ولایت هلمند افغانستان یافت می شود. علاوه بر اینها، در دل کوه های سر به فلک کشیده افغانستان ثروت های انبوه دیگری نهفته است که سرمایه داران با شرکت های انحصاری شان آنها را تصاحب کرده اند. درست به خاطر حفظ امنیت انحصارات امپریالیستی است که مثلاً در ولایت هلمند دولت های آمریکا و انگلیس انبوهی از پایگاه بر پا نموده اند. حالا دیگر در اینجا به نقش تریاک و سرمایه ای که به خصوص در همین ولایت برای مافیای درگیر در این تجارت ایجاد می کند نمی پردازم.**

در دیگر ولایات ها، ده ها نوع سنگ قیمتی وجود دارد از آبی ترین سنگ دنیا لاجورد بدخشان گرفته تا زُرد، تا طلا تا یاقوت... و سنگهای معدنی دیگر نظیر مرمر، سنگ صنعتی کرومایل و تورمالین،

هم بچنگند!!؟ مسلم است که تنها در پرتو برخورد مارکسیستی و بررسی مسائل با دید ماتریالیستی و به طور مشخص به کار گیری این رهنمود ارزشمند که باید در پس هر رویداد و حرکت و سخنی منافع طبقاتی را تشخیص داد می توان به سئوالهای فوق پاسخ درستی داد. بنابراین، لازم است در جستجوی آن منافع طبقاتی بود که امپریالیسم آمریکا با صحنه آفرینی هایش در این کشور تعقیب می کند. آنگاه می توان به روشنی به این امر که افغانستان به عنوان کشوری نومستعمره تحت سلطه امپریالیسم آمریکا قرار دارد و در پرتو این امر سرمایه های امپریالیستی در آنجا به چپاول ثروت های مردم افغان مشغولند، پی برد. با چنین برخوردی همچنین می توان متوجه شد که مسأله افغانستان آنقدر که نیروهای مختلف آن را پیچیده می سازند یا پیچیده جلوه می دهند، پیچیده نیست. و به قول یکی از آگاهان افغان "پیچیده سازی گاهاً برای کتمان واقعیت ملموس و بدیهی است، پیچیده سازی خود یک تکنیک استتار است. چی پیچیده است؟... داعش موشک های تاو را از کجا می آورد؟ آیا داعش می تواند موشک تاو تولید کند؟ می تواند موشک کورنت تولید کند؟ می تواند پهباد تولید کند؟ نه...!" (از متن سخنان جواد سلطانی، استاد دانشگاه در کابل در لینک قید شده در بالا).

واقعیت این است که امپریالیسم در جوامع تحت سلطه، هدفی جز غارت منابع طبیعی و استثمار نیروی کار آن جوامع ندارد و برای وی الزام تحقق این هدف سرکوب مبارزات و انقلابات کارگران و ستمدیدگان آن جوامع می باشد. درست بر این مبنای می توان هدف نهائی اتخاذ این یا آن سیاست امپریالیستی و از جمله سیاست "جنگ بی پایان" و تقویت میلیتاریسم در خاورمیانه و یا وقایع خونین افغانستان و ویران سازی این کشور را متوجه شد و دانست که هدف نهائی این سیاست ها، استثمار کارگران و چاپیدن ثروت های طبیعی موجود در این منطقه و سرکوب مبارزات و انقلابات توده ها بوده و می باشد؛ و در همین راستاست که گاه برای مقابله با نفوذ رقبای امپریالیست، حضور مستقیم نظامی نیز در کشور تحت سلطه ارجحیت می یابد و یا به اقدامات دیگری دست زده می شود. به راستی که مسأله درست به همین سادگی است و همه مسائل ظاهراً پیچیده یا پیچیده سازی هائی که صورت گرفته و می گیرد (آفرینش دار و دسته های مزدور وابسته به خود از طرف امپریالیسم آمریکا، از القاعده و داعش گرفته تا طالبان و غیره و بعد جنگ با آنها، روی کار آوردن یک دسته و بعد تعویض آن با دار و دسته دیگر و مانورهای از این قبیل) در تحلیل نهائی با هدف ایجاد شرایط مطلوب جهت غارت ثروت های کشورهای تحت سلطه و در نتیجه در بند نگاه داشتن توده های این

باشد ولی چاره ساز جلوگیری از مبارزات توده ها نیست. برعکس تحمیل فشارهای اقتصادی، فقر و مصیبت های ناشی از آن در کنار فشارهای سیاسی و اجتماعی و حتی تحمیل جنگ به توده ها، در نهایت به رشد و گسترش مبارزات توده ها و ارتقای آگاهی انقلابی آنان منجر می شود.

اساساً یکی از اهداف تقویت بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه توسط امپریالیستها بعد از شکل گیری جمهوری اسلامی در ایران، مقابله با مبارزات توده ها و از بین بردن آلترناتیوهای انقلابی و کمونیستی در جوامع تحت سلطه در این منطقه بوده است که باید اذعان کرد متأسفانه دشمنان ما در این زمینه تا حد زیادی موفق بوده اند، هر چند هرگز قادر به خاموش کردن فریاد مبارزاتی توده های مبارز و جنبش های انقلابی آنها نشده اند. برای مقابله با توده های تحت سلطه افغانستان نیز امپریالیسم آمریکا و رژیم های دست نشانده اش مجبورند هر بار شیوه های خشن تری به کار ببرند و شرایط را برای رشد و اعتلای مبارزات این مردمان تحت ستم و در بند، سخت و سخت تر سازند. اما تاریخ و روندهائی که تا کنون جامعه بشری از سر گذرانده است گواهی می دهند که این یک دور باطل نیست و بالاخره این توده ها خواهند بود که با قدرت لایزال خویش پوزه دشمنانشان را بر خاک خواهند مالید. این یک شعار بدون پشتوانه نیست. این درست است که مبارزات توده های شدیداً تحت ستم افغانستان و مبارزات دیگر خلقهای خاورمیانه تا کنون موفق به سرنگونی رژیم های وابسته به امپریالیسم در کشور خود نشده و به استقلال از امپریالیسم و رفاه و آزادی نرسیده اند، اما تردیدی نباید داشت که مبارزات مداوم و رو به گسترش توده ها در این منطقه یکی از عوامل اساسی تأثیرگذار در رشد تضادها و بحران های امپریالیستی و زمینه ساز انقلابات اجتماعی و در نهایت نابودی دشمنانشان می باشد. واقعیت این است که علیرغم همه آنچه در ظاهر نشان داده می شود، امپریالیستها از قدرت جادویی برخوردار نیستند و توده ها می توانند با مبارزات سهمگین خود بر آنان غلبه یابند. در این راه اما یکی از دشواری ها، وجود اپورتونیست ها به مثابه دوستان نادان خلق می باشند، همانها که امروز با رله کردن تبلیغات رسانه های امپریالیستی علیه مردم مصیبت دیده افغان، خاک بر چشم توده ها می پاشند. بی دلیل نبود که لنین به درستی تأکید کرد که مبارزه علیه امپریالیسم باید به طور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیسم توأم گردد.

۱۵ شهریور ۱۴۰۰ - ۶ سپتامبر ۲۰۲۱

در توضیح علت خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان باید به تضاد و رقابت بین امپریالیستها توجه نمود. در دوره اوپاما، حضور نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان به صد هزار نفر رسید. در دوره ترامپ سعی شد مرتب از این تعداد کاسته شود و امروز اعلام می شود که آمریکا تمام نیروهای نظامی خود را از افغانستان بیرون کشیده است. این تغییرات و تفویض قدرت سیاسی و یک ارتش مجهز در افغانستان به یک نیروی مزدور بنیاد گرای اسلامی (طالبان) توسط امپریالیسم آمریکا در رابطه با تضاد و رقابت امپریالیسم آمریکا با امپریالیست های دیگر و به طور برجسته چین و روسیه قابل تبیین و توضیح می باشد، امری که به تجدید آرایش امپریالیسم آمریکا انجامیده است.

های دیگر و به طور برجسته چین و روسیه قابل تبیین و توضیح می باشد، امری که به تجدید آرایش امپریالیسم آمریکا انجامیده است.

**با توجه به موقعیت ژئوپولیتیکی افغانستان و هم مرز بودن آن با قدرتهای بزرگ رقیب امپریالیسم آمریکا یعنی چین و جمهوری های سابق شوروی، امپریالیسم آمریکا از وجود طالبان به مثابه یک نیروی بنیادگرای اسلامی که برخوردار از قدرت سیاسی و ارتش و تجهیزات نظامی لازم می باشد، به عنوان ابزار بسیار مناسبی برای بحران سازی و ایجاد یک عامل فشار علیه این رقبای بزرگ آمریکا می تواند استفاده کند. بدون شک آینده جزئیات بیشتری از جوانب نقشه ای که امپریالیسم آمریکا با روی کار آوردن طالبان در افغانستان تعقیب می کند را به نمایش خواهد گذارد و اهداف سیاسی- اقتصادی آن را آشکارتر خواهد نمود.**

امروز سیاست های استثمارگرانه و غارتگرانه امپریالیسم آمریکا و امپریالیست های دیگر در افغانستان بر مبنای قانون سرمایه داری باعث اندوخته شدن ثروت در یک سو و فقر و فلاکت در سوی دیگر شده است؛ و این نمی توانست و نمی تواند از یک طرف موجب رشد مبارزات توده ها و از طرف دیگر عکس العمل دشمنان در مقابل توده های مبارز و انقلابی که همانا سرکوب توده ها و اعمال فشارهای سیاسی و اجتماعی بر آنان می باشد، نگردد. اما سرکوب و همراه با آن کوشش جهت بردن ایده های انحرافی از طریق دستگاه های تبلیغاتی ارتجاع به میان توده ها و گمراه کردن ذهن آنان، گرچه ممکن است برای مدتی کارائی داشته

در افغانستان است که توده های افغان به طور سیستماتیک مورد سرکوب های خونین امپریالیسم آمریکا و مزدوران بومی اش قرار می گیرند؟ آیا کسی هست که منکر این امر شود که سیاست در خدمت اقتصاد قرار دارد و تمام سیاست های جنگ طلبانه آمریکا چه توسط مزدوران جهادی و داعشی و طالبانی اش و چه خونریزی های مستقیم خود این امپریالیسم علیه توده های در بند افغان با همه به ظاهر بیچیدگی هایش در نهایت در خدمت حفظ وضع موجود قرار دارد؟ حفظ وضع موجود یعنی تداوم غارت منابع طبیعی این کشور و استثمار کارگران افغان با پرداخت مزدی بسیار ناچیز به آنها می باشد. بنابراین بی دلیل نیست که تحلیل آن نیروهای سیاسی که قدرت گیری مجدد طالبان در افغانستان را به معنی شکست آمریکا جار می زنند، تحلیلی پوچ و مهمل می باشد. اینان قادر نیستند به درستی به این سؤال پاسخ دهند که اگر فرض بر این باشد که آمریکا از طالبان شکست خورد، چه بر سر سرمایه های امپریالیستی در افغانستان آمد؟ آیا انحصارات امپریالیستی آمریکا و شرکایش هم به غارتگری و استثمار کارگران افغان پایان داده و بساط کمپانی های خود را از آن کشور جمع کرده و رفتند؟ مثلاً آیا "اریک پرنس"، بنیانگذار بلک واتر (شرکت خصوصی ای که نیروی نظامی به مثابه ارتش خصوصی برای دولت آمریکا تهیه می بیند) که صاحب معادن مختلف در افغانستان می باشد هم گویا از ترس طالبان با آن کشور وداع گفت و از همه ذخایر ثروت زایش در آن کشور دست کشید؟ یا باید گفت که شکستی در میان نیست و دولت آمریکا علیرغم خروج نیروهای نظامی اش از افغانستان، پیشاپیش امنیت سرمایه های کمپانی های مذکور را تضمین نموده بود که همانا قرار دادن ارتش خود ساخته خود در اختیار طالبان و مسلح کردن این نیروی ارتجاعی اسلامی با پیشرفته ترین سلاح ها و لوازم دیگر می باشد؟

با در نظر گرفتن واقعیت فوق، در توضیح علت خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان باید به تضاد و رقابت بین امپریالیستها توجه نمود. در دوره اوپاما، حضور نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان به صد هزار نفر رسید. در دوره ترامپ سعی شد مرتب از این تعداد کاسته شود و امروز اعلام می شود که آمریکا تمام نیروهای نظامی خود را از افغانستان بیرون کشیده است. این تغییرات و تفویض قدرت سیاسی و یک ارتش مجهز در افغانستان به یک نیروی مزدور بنیاد گرای اسلامی (طالبان) توسط امپریالیسم آمریکا در رابطه با تضاد و رقابت امپریالیسم آمریکا با امپریالیست

**مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!**



## گفتگوی پیام فدایی با رفیق فریبرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (بخش نهم)



تظاهرات زنان علیه قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی در اسفند

۱۳۵۷



جمهوری اسلامی و موضع گیری آنها در رابطه با حوادث گوناگون بر اساس اسناد می توان ادعا کرد که تنها این جریان سیاسی بود که موضع پرولتری داشت و به واقع نظر و خواست طبقه کارگر ایران را منعکس می کرد. البته نباید فراموش کرد که جدا از این سازمان، روشنفکران انقلابی و محافل متعدد و پراکنده ای هم در ایران بودند که با شناخت ماهیت ضد خلفی جمهوری اسلامی، با تفکر و مواضع سازمانهای بزرگ مرز بندی داشتند. گذشت زمان هم نشان داد که نظر و موضع گیری های چریکهای فدائی خلق با واقعیت انطباق داشت. ما بر حقانیت مبارزات مردم تأکید داشتیم و عکس العمل حکومت در مقابل این مبارزات برای ما معیاری در شناخت ماهیت ارتجاعی آن بود. حتی قبل از این که بتوانیم خودمان را متشکل کنیم شاهد مبارزات مردم در اقصی نقاط ایران بودیم. به طور مثال کمتر از یک ماه از روی کار آمدن دار و دسته خمینی نگذشته بود که تظاهرات چند صد هزار نفره زنان علیه لغو قانون حمایت از خانواده و حجاب اجباری در تهران که استخوانبندی آن را زنان و دختران فعال در سازمانهای چپ تشکیل می دادند اتفاق افتاد؛ تظاهرات بزرگی با شعارهای انقلابی که نمایانگر اولین مقاومتهای وسیع جامعه علیه ضد انقلاب جدید بود. همچنین می دانیم که ارتش ضدخلفی در نوروز سال ۵۸ با یورش به شهر سنندج در کردستان، نوروز مردم را خونین نمود. اما علیرغم این لشکرکشی جنایتکارانه، یک مقاومت وسیع توده ای در مقابل این رژیم سرکوبگر به نمایش درآمد که در سراسر ایران نیز مورد حمایت قرار گرفت.

**پرسش: ما می دانیم که جمهوری اسلامی در اوایل روی کار آمدنش روی فریب توده ها حساب باز کرده و لحظه ای از این امر باز نمی ماند.**

**انقلاب و ضد انقلاب و در همان حال موضع پرولتری و خرده بورژوائی و اپورتونیستی را عیان سازد. کمی در این مورد توضیح دهید.**

**پاسخ:** کاملاً درست است. سال ۵۸ سالی بود که از یک طرف توده هائی که برای تحقق خواستههای خود دست به انقلاب زده بودند هنوز در پی کسب مطالباتشان بودند و به همین دلیل در اقصی نقاط ایران مبارزه توده های انقلابی جریان داشت. از طرف دیگر جمهوری اسلامی که سرکوب انقلاب توده ها و وظیفه مهمش را تشکیل می داد هر روز دست به سرکوب جدید و در همان حال جهت فریب توده ها و سرپوش گذاشتن بر جنایاتش به نیرنگ جدیدی متوسل می شد. به همین خاطر بود که عکس العمل نیروهای اپوزیسیون و موضع گیری سیاسی آنها در قبال حوادث با توجه به پایگاه اجتماعی مشخصی که هر کدام داشتند از اهمیت زیادی برخوردار بود.

متأسفانه در آن مقطع، متوهم بودن نسبت به قدرت حاکم و تزلزل در مبارزه علیه آن از خصوصیات اغلب نیروهای سیاسی بود، چه در بخش نیروهای سیاسی غیر مارکسیست و چه آنها که خود را با نام مارکسیسم و طبقه کارگر می شناساندند. همه آنها واقعیات را به گونه ای تعبیر و تفسیر می کردند و مواضعی اتخاذ می کردند که به جای نشر آگاهی و حقیقت، موجب توهم پراکنی در میان توده ها و فریب آنها می شد. آنها با همان مواضع و نظرات، سازشکاری و مماشات خود با حکومت را توجیه می کردند و به واقع موضع گیری های آنها عملاً در خدمت ارتجاع مذهبی حاکم قرار می گرفت.

در این بین با توجه به برخورد متفاوت چریکهای فدائی خلق به حاکمیت

**توضیح پیام فدایی:**

با اوج گیری انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواستههای توده های میلیونی بپاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندانهای سراسر کشور گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچالهای رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود - از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

**پرسش:** سال ۱۳۵۸ یک مبارزه حاد طبقاتی به مفهوم واقعی کلمات در جامعه ایران جریان داشت. به همین خاطر حادثه پشت حادثه اتفاق می افتاد. در همین راستا برخوردهای نظری و موضع گیری های سیاسی در پی آن حوادث می توانست موضع

پاسداران مواجه می شوند. از سوی دیگر مردم شاهد یورش وحشانه رژیم جدید به زنان و تحمیل حجاب اسلامی به آنها بودند. طبیعی بود که این واقعیتهای ذهنیت ها و تصورات غیر واقعی توده ها را که حاصل تبلیغات ارتجاعی رسانه هائی چون بی بی سی بود را صیقل می داد و درک هر چه واقعی تری از رژیم جدید به آنها می داد و توهماتشان را می زدود.

**پرسش: ولی اگر توهم مردم در همان سال ۵۸ نسبت به حکومت از بین رفته بود اصولاً این باید در گفتار و چگونگی تبلیغات حکومتیان انعکاس پیدا می کرد. آیا اینچنین بود؟**

**پاسخ:** ببینید. اینکه هر چه می گذشت مردم بیشتری توهمشان نسبت به جمهوری اسلامی را از دست می دادند واقعیتهای انکار ناپذیر است. اتفاقاً عکس العمل این واقعیت را می شد در برخوردهای حاکمیت به وضوح متوجه شد. برای نمونه در همان زمانها شاهد بودیم که کسانی که از جمهوری اسلامی دفاع می کردند فریاد "امام تنهاست" را سردادند که منظور آن بود که گویا خمینی در سرکوب ها و اعمال ضد انقلابی اعمال شده از طرف حکومت دستی ندارد و این کارها را اطرافیان خمینی انجام می دهند. یا جدا از این، شما اگر به صحبت خمینی در ۲۶ مرداد ۵۸ و در زمان یورش به کردستان رجوع کنید به روشنی می بینید که کسی که خود را حامی توده ها جا می زد هنوز ۶-۷ ماه از قرار گرفتن در مسند قدرت نگذشته بود که مجبور شد نقاب از چهره اش برکشد و از بر پائی "چوبه های دار" در "میدانهای بزرگ" و "درو کردن" مخالفین سخن بگوید. خوب اگر توده ها خمینی و رژیمش را حامی خود می دانستند و به مخالفت با آن برنخاسته بودند، خمینی هم همچنان چهره طرفداری از مردم به خود می گرفت و طور دیگری با مردم صحبت می کرد. همین صحبت و موضع گیری خمینی علیه مردم نشان می داد که جمهوری اسلامی با توجه به حضور توده ها در صحنه مبارزه و تلاش شان برای برآورده کردن خواست هائی که به خاطر آنها دست به انقلاب زده بودند، در چه موقعیت ضعیفی قرار گرفته است. البته جز این هم نمی توانست باشد. رژیمی که از همان ابتدای روی کار آمدن اش لحظه ای از سرکوب مردم باز نایستاده بود طبیعی بود که ماهیتش روز به روز بیشتر برای توده های رنج دیده آشکار شود. اصولاً چطور می شد در شرایطی که حزب الهی ها با تیغ و چماق به جان دختران بی حجاب می افتادند و یا هر تجمع سیاسی، مورد یورش ارادل و اوپاش حکومتی قرار می گرفت، ستاد های سازمانهای سیاسی با خشونت بسته می شد و کتابفروشی ها و دفاتر روزنامه های مترقی مورد حمله مأموران رژیم قرار می گرفت، تبلیغات ریاکارانه خمینی و دولت بازرگان که گفته بودند اسلامشان رأفت و آزادی برای مردم

همین مسیر هم هر چه بیشتر پی به ماهیت جمهوری اسلامی می بردند، وجود ندارد.

در مورد نیروهای سیاسی درون صف خلق که پرسیدید، برخی از آنها بدون آن که برخورد توهم آمیز خودشان نسبت به رژیم تازه استقرار یافته را به روی خود بیاورند با روحیه از خود راضی، توده ها و فریب خوردن آنها را دلیل برخوردها و مواضع سازشکارانه شان جا می زنند و حتی در استقرار این رژیم، توده ها را مقصر جلوه می دهند. در حالی که اینها در سالهای سرنوشت ساز اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی، قادر به تشخیص ماهیت ضد انقلابی این رژیم نبودند و تمایلی به مبارزه جدی علیه رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آن خمینی نداشتند. در نتیجه در قبال مسائل و حوادث مختلف به اتخاذ مواضعی می پرداختند که با آنچه در واقعیت می گذشت انطباق نداشت و عقب تر از مبارزات توده ها بود.

**پرسش: صحبت از سال ۱۳۵۸ است. شما در آن زمان چطور متوجه شدید که توهم مردم نسبت به رژیم در حال فرو ریختن است؟**

**پاسخ:** خُب، ما همواره سعی مان این بود که ببینیم واقعیت چیست. بر خلاف آنچه خمینی و نیروهای ضد انقلابی تبلیغ می کردند ما بر این واقعیت واقف بودیم که مردم برای رسیدن به خواسته هایشان انقلاب کرده بودند. آنها نه برای اسلام و حکومت اسلامی بلکه برای رسیدن به آزادی و استقلال به معنی رهائی از غارتگری های امپریالیستی سینه خود را بی محابا سپر گلوله های رژیم شاه کرده بودند. کار، نان و مسکن و زمین خواست توده ها بود. کارگران خواستار دستمزد متناسب با شرایط زندگی بودند به طوری که با توجه به رشد شدید تورم قدرت خرید کارگران از بین نرود یا کاهش نیابد. مردم خواهان دمکراسی و آزادی در جامعه بودند؛ حق تعیین سرنوشت خلقها و استقلال از سلطه امپریالیستها همه بخشی از مطالبات توده ها بود. مردم بعد از انقلاب نه تنها این مطالبات بر حق را کنار نگذاشتند بلکه خود برای تحقق این خواستها دست به کار شدند. اما آنچه آنها در عمل می دیدند مقابله جنایتکارانه حکومت برای ممانعت از تحقق خواسته هایشان بود. آنها در عمل شلیک پاسداران به تجمعات کارگری، سرکوب ماهیگیران بندر انزلی، یورش مزدوران حکومتی به تجمعات کارگران بیکار و اعزام ارتش به ترکمن صحرا و کردستان رامی دیدند. همینطور سرکوب وحشیانه خلق عرب و قتل عام مردم نرده و کشتار روستائیان در قارنا و هندرقاش را شاهد بودند. توده های انقلابی به عینه می دیدند که جوانانی که در گوشه و کنار شهر ها به فروش روزنامه های سازمانهای سیاسی مبادرت می کنند همواره با خشونت حزب الهی ها و

ولی شما مطرح کردید که توده های انقلابی همچنان در نقاط مختلف ایران مبارزه می کردند. آیا از نظر شما این تناقض نیست که از یک طرف بگوئیم که توده ها فریب خورده بودند و از طرف دیگر روی مبارزات آنها برای تحقق خواست هایشان تأکید کنیم؟ سنووال دیگر این است که با توجه به این که مطرح می کنید که موضع گیری های چریکهای فدائی خلق با واقعیت انطباق داشت و سیر رویداد ها هم نائیدی بر درستی و صحت آنها بود، پاسختان به نیروهای سیاسی ای که نظرات و موضع گیری های آن زمانشان را با فریب خوردن توده ها توضیح می دهند چیست؟

**پاسخ:** خُب، این درست است که در مقطع قبل از روی کار آمدن خمینی و دار و دسته اش در فقدان یک نیروی قوی انقلابی در جامعه، مردم فریب تبلیغات رسانه های امپریالیستی و وعده های خمینی را خوردند. ولی باید توجه داشت که پس از استقرار جمهوری اسلامی هر چه زمان می گذشت، چهره ریاکار خمینی و دار و دسته اش در نزد توده های رنج کشیده به خصوص کارگران و زحمتکشان بیشتر افشاء می شد. چون آنها عملکردهای جمهوری اسلامی را می دیدند و به تدریج توهمشان نسبت به این رژیم از بین می رفت. آن دسته از نیروهای سیاسی که خلاف این را می گویند این طور جلوه می دهند که گویا مردم به خاطر اسلام و این که چون مذهبی بودند از خمینی پشتیبانی کردند. در حالی که مردم دنبال تحقق خواسته های مادی شان بودند و چون تصور می کردند که خمینی خواست های آنها را برآورده خواهد کرد، از رژیم جدید پشتیبانی کردند.

اتفاقاً همانگونه که شاه روی ترس مردم سرمایه گذاری کرده بود خمینی هم روی چهل و نادانی مردم حساب باز کرده بود و فکر می کرد به راحتی می تواند با تحریک احساسات مذهبی توده ها، آنها را فریب دهد. اما لحظه ای باید فکر کرد که مردم برای چه با آن جسارت و جانفشانی و بدون ترس و واهمه به انقلاب برخاسته بودند و شاه جنایتکار را فراری داده و رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را سرنگون کردند؟ طبیعی است که آنها مطالباتی داشتند و خواهان زندگی بهتری بودند. اما خواسته های آنها بعد از سرنگونی شاه متحقق نشدند و به همین دلیل هر چه می گذشت برای مردم بیشتر روشن می شد که رژیم جدید قصد برآورد کردن آنها را ندارد. تازه هر جا مردم خود برای تحقق خواسته هایشان اقدام می کردند با سرکوب نیروهای دولتی مواجه می شدند. اینها همه موجب فرو ریختن توهم توده ها نسبت به حاکمیت می شد. بنابراین تناقضی بین این امر که مردم در آغاز فریب خمینی و دار و دسته اش را خوردند و در همان حال برای تحقق خواسته هایشان مبارزه می کردند و در



## جمهوری اسلامی موضوع بسیار مهم و تاریخی در ایران است. آیا صحبت هائی که شما اکنون می کنید نظر امروز شماست یا چریکهای فدائی خلق در همان زمان نیز چنین نظری داشتند؟

**پاسخ:** بلی، من به واقع نظر چریکهای فدائی خلق را در رابطه با تسخیر سفارت در اینجا بازگوئی کردم. به همان صورت که در نوشته های آن زمان ما هم درج شده، از نظر ما طراح این اقدام یا به اصطلاح "شاهکار" خود آمریکائی ها بودند. آنها برای حفظ منافع کلانشان در ایران که آن را با استقرار و تحکیم پایه های جمهوری اسلامی در ایران عملی می دیدند، حاضر شدند که سفارتشان توسط عده ای ریش رها کرده عقب مانده تسخیر و پرچمشان توسط آنها سوزانده شود. ما معتقد بودیم و هستیم که حمله به سفارت آمریکا یک اقدام فریبکارانه بود که هدفش تزریق خون تازه ای به رگهای جمهوری اسلامی بود؛ به رگهای رژیممی که در میان تضاد های داخلی و مبارزات فهرمانانه توده ها هر روز موقعیت بدتری پیدا می کرد و در واقعیت به نفس زدن آخر افتاده بود. این اقدام درست در پاسخ به همه شکستهای ۸ یا ۹ ماه گذشته سازمان داده شد تا رژیم جمهوری اسلامی امکان حفظ خود را به دست آورد. در آن مقطع، موقعیت دار و دسته خمینی هر روز در بین مردم شکننده تر می شد و هر روز در جو ضد امپریالیستی آن روزهای جامعه و در شرایطی که هنوز رژیم خود را کاملاً سازمان نداده و نتوانسته بود اختناق کامل در جامعه برقرار کند، اسناد جدیدی از مذاکرات اینها با مقامات آمریکائی رو می شد همانطور که تشدید تضاد های درونی هیات حاکمه و رو شدن مذاکرات الجزایر بین بازرگان و برژینسکی رسوائی برای آنها به وجود آورد. در چنین شرایطی لازم بود که امداد های غیبی به کمک بیایند و لازم بود که جادوگر پیر از کشکول خود شعبده ای بیرون آورد که به تحکیم موقعیت رژیمش بیانجامد. این مهم را تسخیر سفارت آمریکا برای جمهوری اسلامی ایفاء نمود. چند روز بعد از تسخیر سفارت آمریکا، خمینی آن را "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول" نامید.

نتیجه به طور خلاصه آن شد که جمهوری اسلامی به عنوان گویا رژیم ضد امپریالیست دشمن سرسخت آمریکا جلوه کرد و جنگ زرگری شدیدی بین این دو، جریان یافت. اشغال سفارت باعث شد که اگر دست اندرکاران رژیم تا دیروز مخالفین را به عنوان کمونیست مورد تهاجم قرار می دادند، حالا آنها را "طرفدار آمریکا" می خواندند و هر کس مطالبه ای مطرح می کرد و یا به حق کشی ای اعتراض می نمود او را به عنوان طرفداری از آمریکا مورد حمله قرار می دادند.

**پرسش:** تا جائی که می دانیم اکثر سازمانهای سیاسی به پشتیبانی از

بازرگان با برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر را نمایش داد. حزب جمهوری اسلامی که در رأس اش بهشتی قرار داشت با این افشاگری کوشید با استفاده از احساسات ضد امپریالیستی واقعی توده ها، بازرگان را هر چه بیشتر ایزوله و رسوا سازد. تشدید تضاد های درون هیات حاکمه انعکاسی از اوضاع بحرانی ای بود که رژیم در آن قرار گرفته بود؛ و خود این بحران نتیجه اوضاعی بود که در آن هر روز مردم به شکلی علیه حکومت به پا می خاستند. امپریالیستها جمهوری اسلامی را نه تنها برای سرکوب انقلاب و حفظ منافع خود در ایران لازم داشتند بلکه این رژیم در رابطه با استراتژی کمر بند سبز به دور اتحاد جماهیر شوروی مورد استفاده آنها بود. جمهوری اسلامی یک پروژه بزرگ و طولانی مدت برای امپریالیستهای بود که سگ زنجیری شان یعنی شاه را در مواجهه با انقلاب توده ها فدا کرده و قدرت خود را در پشت دار و دسته خمینی قرار داده بودند. اما جدائی روزمره مردم و مقاومت ها و استقامت های توده های مبارز در مقابل زورگوئی های ایادی جمهوری اسلامی واقعیتی بود که رژیم خمینی را با بحرانی بزرگ مواجه ساخته بود. در چنین شرایطی بود که برای امپریالیسم آمریکا ضرورت توسل به محیلانه ترین حيله ها جهت تقویت این رژیم الزامی گشت؛ و "امداد های غیبی" به یاری خمینی آمد. درست در چنین اوضاع و احوالی بود که یکباره "دانشجویان پیرو خط امام" از کشکول جادوگران مزدور بیرون آمدند. "امداد های غیبی" به این پیروان خط امام اجازه دادند که بدون هیچ مقاومتی از طرف نگهبانان سفارت آمریکا در تهران از دیوار بالا رفته و خانه ارباب که تا دیروز مرکز حشر و نشر سردمداران جمهوری اسلامی بود را به عنوان "لانه جاسوسی" اشغال نمایند.

به یاد آوریم که مردم ما در آن زمان به خوبی بر این امر آگاه بودند که امپریالیستها و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا دشمنان اصلی مردم ایران هستند. به همین خاطر هم بود که شعار استقلال از امپریالیستها و مرگ بر آمریکا یکی از اصلی ترین شعار توده ها در سالهای انقلابی ۵۷-۱۳۵۶ را تشکیل می داد. با توجه به چنین واقعیتی هدف از تسخیر سفارت آن بود که به توده ها القاء شود که جمهوری اسلامی واقعا ضد امپریالیسم و ضد آمریکا می باشد حتی شدیدتر از آنچه مردم تحت ستم ایران هستند. این تاکتیک محیلانه اگر چه می توانست توده ها را دچار سردرگمی سازد و حتی برای مدتی سدی در مقابل مبارزات آنها ایجاد نماید ولی با اطمینان می توان گفت که اگر کمک نیروهای سیاسی سازشکار درون صف خلق نبود نمی توانست به موفقیتی که حاصل نمود دست یابد.

**پرسش:** تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان وابسته به

به ارمغان خواهد آورد را باور نمود. چگونه می شد عکس های اعدام های دسته جمعی خلخال جانیکار را به خصوص در کردستان دید و باز هم فکر کرد که دار و دسته حاکم نیروئی مردمی و دمکرات می باشند. به یاد آوریم که عکس تاریخی تیرباران ۱۱ نفر در سنندج در ۶ شهریور ماه در روزنامه ها درج شد و همگان از جنایاتی که رژیم در کردستان مرتکب می شد آگاه شدند. متأسفانه در آن زمان اکثر سازمانهای سیاسی، خمینی را نماینده خرده بورژوازی سنتی یا افشار و طبقاتی غیر از بورژوازی وابسته می نامیدند و از درک ماهیت جمهوری اسلامی عاجز بودند تا آنجا که در این زمینه از توده ها عقب تر بودند. برای همین، توهم اینها به رژیم و تبلیغات و عملکردهای فریبکارانه شان را نباید به حساب کارگران و زحمتکشان و توده های حق طلب ایران گذاشت. آنها در شرایطی که توده ها در هر گوشه ایران علیه نظام حاکم مبارزه می کردند و اتفاقاً اخبار این مبارزات را هم در نشریاتشان منعکس می کردند، هر روز با سردرگمی به دنبال جناح خوب و بد در حکومت می گشتند و به نفع این یا آن جناح از جمهوری اسلامی سخن می گفتند. آیا بدون این که توده ها در جریان مبارزات خودشان رژیم جمهوری اسلامی را در مقابل خود ببینند و در نتیجه نشان دهند که این رژیم را از آن خود ندانسته و خلقی و ضد امپریالیست بودن آن را قبول ندارند، حيله تسخیر سفارت آمریکا پیش می آمد؟

**پرسش:** تسخیر سفارت آمریکا؟! می دانیم که در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ این خبر ناگهان پخش شد که دانشجویان خط امام به سفارت آمریکا در تهران حمله کرده و آن را تسخیر کرده اند. اما این موضوع چه ربطی به ریختن توهم مردم نسبت به جمهوری اسلامی دارد؟

**پاسخ:** اتفاقاً تسخیر سفارت آمریکا توسط به اصطلاح "دانشجویان پیرو خط امام" دقیقاً و درست در برخورد به مبارزه جوئی توده ها و در همین رابطه، بحرانی که رژیم دست نشانده امپریالیستها (با سرکردگی آمریکا در کنفرانس گوادلوپ) به آن دچار شده بود برای فریب مجدد توده ها و سردرگم کردن آنها صورت گرفت.

ببینید، در ۸ یا ۹ ماهی که از قدرت گیری خمینی می گذشت توهم بسیاری از توده ها نسبت به رژیم ریخته و به این نتیجه رسیده بودند که از این رژیم آبی برای آنها گرم نمی شود. بنابراین ریزش توهم توده ها امری واقعی بود. همین امر و گسترش مبارزات توده ها تضاد های درونی هیات حاکمه را تشدید نموده بود. برای نمونه در آبان سال ۵۸ تضاد دار و دسته بازرگان با حزب جمهوری اسلامی به حدی شدید شد که پرده از مذاکره بازرگان با آمریکا در الجزایر برداشته شد، تا جائی که تلویزیون جمهوری اسلامی صحنه دست دادن

اساس اطلاعاتی که تا آن زمان به دست آورده بودیم و تحلیلی که از ماهیت جمهوری اسلامی داشتیم، دست به روشنگری زدیم. هر ۳ بیانیه ما در آن مقطع که امروز هم در سایت سیاهکل (سایت چریکهای فدائی خلق [www.siahkal.com](http://www.siahkal.com)) موجود است "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران" نام داشت.

[Taskhire-Sefarat-3-Elameyh.pdf](http://Taskhire-Sefarat-3-Elameyh.pdf)

[siahkal.com](http://siahkal.com)

اولین بیانیه به تاریخ ۱۷ آبان یعنی ۴ روز بعد از اشغال سفارت آمریکا داده شد که آنرا رفیق عبدالرحیم صوری نوشت. دومین بیانیه هم به تاریخ اول آذر ماه یعنی حدود ده روز بعد توسط رفیق اشرف دهقانی نوشته شد و در همان زمان در جنبش پخش شد. مطالعه هر دو این اسناد نشان می دهد که چریکهای فدائی خلق ایران از همان ابتدای این "مضحکه" آنرا نه نشانی از یک عمل ضد امپریالیستی بلکه آنرا نوعی شعبده بازی برای فریب مردم و سوار شدن بر فضای ضد امپریالیستی جامعه و خریدن فضا برای بقای رژیم می دانستند. بیانیه سوم یک سال بعد در ارتباط با آزادی گروگان ها داده شد.

در بیانیه اول برای نشان دادن مضحکه بودن ادعای جمهوری اسلامی در این زمینه با توجه به اطلاعاتی که داشتیم گفته شده بود که: "سفارت آمریکا ابتدا بوسیله پاسداران واریسی می شود، بعد عده ای وارد آن می شوند. در ها را می بندند و از ورود مردم جلوگیری می کنند...". در ادامه آمده بود: "اگر واقعاً هدف شما مبارزه با امپریالیسم است، چرا تاکنون تمام منافع اقتصادی و بنیادی آمریکا در ایران حفظ شده و از آن حراست می شود؟ هزینه هنگفت خرید اسلحه و وسائل یدکی ابزارهای جنگی که امروز شما به وسیله آن ها خلق کرد و سایر خلق ها را به خون می کشید، به جیب چه کسانی جُز دولت و سرمایه داران آمریکائی سرازیر می شود و قراردادهای میلیارد دلاری شما با امپریالیسم ژاپن و آلمان و غیره به نفع چه کسانی جُز امپریالیست های چپاولگر تمام می شود؟"

با توجه به اینکه خمینی به دنبال این مضحکه ضمن فحاشی علیه چریکهای فدائی خلق، خود را "صد امپریالیست" قلمداد نموده و چریکهای فدائی را آمریکائی جلوه داده بود در این اعلامیه تاکید شده بود که: "آقای خمینی بخوبی می دانند که در ازای اعطای چه امتیازاتی و تضمین کدام منافع آمریکا، توانستند قدرت را بدست گیرند... چسیانندن چریک های فدایی خلق ایران به آمریکا نیز خنده آور است. نه تنها خلق های ایران، بلکه افکار عمومی جهان می دانند که حتی در تاریک

در ۱۳ آبان ۵۸، با اشغال سفارت آمریکا توسط نیروهای مرتجع طرفدار حکومت و پشتیبانی اکثر سازمان های سیاسی از این اقدام، ناگهان ورق بر گشت. جمهوری اسلامی قطعاً رژیم ضد امپریالیست جا زده شد و تبلیغات فریبکارانه ای از این قبیل وسعت گرفت که گویا اقدامات تا کنونی این رژیم علیه توده ها به خاطر وجود جناحی ناپاب در حکومت بوده است. در این حین، بخشی از دار و دسته خمینی با کنار گذاشتن بازرگان و دولت موقتش پرچم مبارزه با آمریکا را بر افراشت و خود را پرچم دار این مبارزه جا زد. ضمناً در این دوره است که سازمان های سیاسی به اصطلاح مارکسیست، "بورژوازی لیبرال" در حکومت را عامل خرابکاری ها معرفی می کردند و هر بار یک جناح مترقی در حکومت کشف و به توده ها معرفی می کردند.

**تنها از این عمل توده ها پشتیبانی نکردند بلکه با ارسال نیروهای مسلح خود از آن "لانه جاسوسی" در مقابل توده های ضد امپریالیست محافظت نمودند.**

در ۱۳ آبان ۵۸، با اشغال سفارت آمریکا توسط نیروهای مرتجع طرفدار حکومت و پشتیبانی اکثر سازمان های سیاسی از این اقدام، ناگهان ورق بر گشت. جمهوری اسلامی قطعاً رژیم ضد امپریالیست جا زده شد و تبلیغات فریبکارانه ای از این قبیل وسعت گرفت که گویا اقدامات تا کنونی این رژیم علیه توده ها به خاطر وجود جناحی ناپاب در حکومت بوده است. در این حین، بخشی از دار و دسته خمینی با کنار گذاشتن بازرگان و دولت موقتش پرچم مبارزه با آمریکا را بر افراشت و خود را پرچم دار این مبارزه جا زد. ضمناً در این دوره است که سازمان های سیاسی به اصطلاح مارکسیست، "بورژوازی لیبرال" در حکومت را عامل خرابکاری ها معرفی می کردند و هر بار یک جناح مترقی در حکومت کشف و به توده ها معرفی می کردند.

**پرسش: در برخورد به وقایع تاریخی آن دوره این درست است که چریکهای فدائی خلق شاید تنها جریانی بودند که در مقابل این بازی ایستادند و علیه اش موضع گرفتند. آیا اسنادی هم از آن زمان باقی مانده است که بر این امر گواهی دهد؟**

**پاسخ:** بله ما در همان مقطع در رابطه با موضوع سفارت ۳ بیانیه صادر کردیم. بلافاصله بعد از حمله به سفارت آمریکا، مرکزیت چریکهای فدائی خلق جلسه گذاشت - البته بدون حضور رفیق حرمتی پور که در آن زمان در کردستان بود - و در این جلسه که در خانه ای برگزار شد که در بین رفقا به "خانه مسیو" معروف شده بود (به خاطر وجود همسایه ارمنی امان) به تحلیل این حادثه پرداخته شد. ما بر

این اقدام رژیم برخاستند. شما هم در صحبت تان همین را مطرح کردید. این پشتیبانی چگونه بود؟

**پاسخ:** متأسفانه به واقعیت دردناکی اشاره کردید. درست در اوضاع و احوالی که سیر رویداد ها و سرکوبگری های رژیم جمهوری اسلامی سردمداران این رژیم را رسوای عام و خاص نموده بود و بخش بزرگی از توده ها کاملاً در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفته بودند، سازمان های سیاسی موجود نقش بسیار مخربی ایفاء کردند. به طور مشخص "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" (که باند فرخ نگهدار در رأسش قرار داشت) و سازمان مجاهدین خلق ایران به دلیل مبارزات گذشته شان در میان مردم از اعتبار برخوردار بودند و به همین دلیل عملکرد آنها و چگونگی برخوردشان به این موضوع کاملاً باز تاب داشته و مؤثر بود و می توانست به نفع توده ها و یا به نفع دشمنان آنها تمام شود. متأسفانه دیدیم که این سازمانها با پشتیبانی از اقدام تسخیر سفارت به کمک رژیم جمهوری اسلامی شتافتند و به این طریق به تحکیم پایه های این رژیم کمک نمودند.

من برای اینکه مطلب طولانی نشود به ذکر نام بقیه سازمانها نمی پردازم. **یادم است که تقریباً هر روز هواداران سازمانهای مختلف بر اساس سیاست رهبرانشان، مقابل سفارت آمریکا جمع شده و در تائید این حرکت فریبکارانه، شعار می دادند. بعداً هم زمانی که به اصطلاح دانشجویان پیرو خط امام در خط دار و دسته ای از حکومت مشغول سازی و افشاکاری علیه جناح های دیگر بودند و مخالفین خود را به آمریکا منتسب می کردند، هواداران این سازمانها در مقابل سفارت "شیطان بزرگ" فریاد می زدند "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن". این اقدامات به راستی جو جامعه را به تدریج به نفع خمینی برگرداند. رسوائی پشتیبانی این سازمان های ابوزیسیون موقعی هر چه بیشتر با برجستگی مطرح است که به یاد آوریم که سفارت آمریکا تنها سه روز بعد از قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن توسط هواداران انقلابی و مسلح سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در جریان یک حرکت خودانگیخته تسخیر شده بود. اما خمینی با ارسال مزدوران کمیته انقلاب اسلامی، سفارت را از اشغال نیروهای مردمی درآورده و دوباره تحویل آمریکایی ها داده بود. اگر سازشکاری با وجود رهبری این سازمانها عجین نبود می بایست این را به حساب می آوردند که اگر تسخیر سفارت آمریکا عمل انقلابی و ضد امپریالیستی بود پس چرا موقعی که توده ها اقدام به این کار کردند خمینی و دار و دسته اش نه**

جمهوری اسلامی در این زمینه تا آنجا پیش رفت که به دلیل اشغال سفارت و ضرورت "همه بسوی آمریکا نشانه بگیرید" هر گونه اعتصاب و تجمع مردمی مخالف خود را غیر قانونی نمود. در این زمینه "شورای انقلاب" آن زمان که به دنبال استعفای دولت بزرگان در واقع وظایف دولت هم به وی منتقل شده بود، رسماً اطلاعیه داد و هر گونه اعتصاب و تحصن

را با برچسب آمریکائی بودن ممنوع اعلام نمود. حالا دیگر با شعار مرگ بر آمریکا به تجمعات کارگری حمله می شد. اتفاقاً دربیانیه ای که ما در اول آذر ماه در باره اشغال سفارت آمریکا دادیم قید شده بود که: "هنوز پیروان "خط امام" در سفارت جانینفاده بودند که هر گونه تظاهراتی یکبار دیگر ممنوع اعلام شد و سپس بوسیله "شورای انقلاب" هر گونه تحصن و اعتراض زحمتکشان، نه تنها غیر قانونی، بلکه بعنوان یک عمل آمریکائی تهدید به سرکوب گردید". می بینیم که بین صلح خواهی ظاهری خمینی در رابطه با کردستان و قانونی کردن سرکوب توده ها تناقضی وجود ندارد. رژیم در کردستان مجبور به عقب نشینی شد. اما اشغال سفارت و فریب و ایجاد سردرگمی در میان بخش هائی از مردم- البته با همیاری به خصوص دو سازمان عمده جنبش- وضعیت را بهتر نمود و به همین دلیل هم هر جا

می توانست با تکیه بر اولویت مبارزه با آمریکا جلوی مبارزات مردم را می گرفت و سعی می کرد آنها را به سکوت وا دارد. این هدف را خمینی دو روز بعد از اشغال سفارت با صدور اطلاعیه ای به این صورت آشکار کرد: "امروز ایجاد اختلاف و هياهو جز به نفع آمریکا و طرفداران او نیست. از عموم ملت و خصوص دانشجویان تقاضا می شود از این نحو راه پیمائی ها که ممکن است به زد و خورد و خرابکاری منجر شود خود داری کنند".

**پرسش:** به استعفای دولت بزرگان اشاره کردید اما می دانیم که قبل از اشغال سفارت، دولت بزرگان در حال مذاکره با کردها به خصوص حزب دمکرات کردستان بود. با استعفای دولت بزرگان این مذاکرات به کجا انجامید؟

**پاسخ:** اتفاقاً در آن زمان چون منافع دار و دسته خمینی در عقب نشینی از کردستان نهفته بود، دو روز بعد از اشغال سفارت آمریکا و استعفای دولت بزرگان، خمینی فرمانی خطاب به "هیات حسن نیت کردستان" که فروهر و سحابی از اعضای آن بودند صادر کرد و از آنها خواست کار خود را در ارتباط با شورای انقلاب ادامه دهند. بعد پس از حصول توافق با نمایندگان کردستان یکبارہ روزنامه های جمهوری اسلامی از میتینگ صد هزار نفری حزب دمکرات در مهاباد خبر

**پرسش:** گفتید که جمهوری اسلامی مضحکه اشغال سفارت را به دستاویزی جهت سرکوب توده ها بدل نمود. در حالیکه بر اساس گفته های خودتان به دنبال این اقدام خمینی در کردستان از صلح و آشتی سخن گفته بود این تناقض را چگونه می بینید؟



## مرگ بر امپریالیسم آمریکا

### مرگ بر فریبکاران (۱)

(مواضع چریک های فدایی خلق ایران)

در رابطه با اشغال سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸

[https://siahkai.com/wp-content/uploads/2021/09/Taskhire-Sefarat-3-](https://siahkai.com/wp-content/uploads/2021/09/Taskhire-Sefarat-3-Elamevh.pdf)

[Elamevh.pdf](https://siahkai.com/wp-content/uploads/2021/09/Taskhire-Sefarat-3-Elamevh.pdf)

چریک های فدایی خلق ایران

آبان ۱۳۵۸

**پاسخ:** به واقع تناقضی وجود ندارد. دار و دسته خمینی قبل از اقدام به تسخیر سفارت آمریکا در مقابل مقاومت قهرمانانه خلق کرد و پیشمرگان قهرمانش مجبور به عقب نشینی شده بودند. این دار و دسته در موقعیتی قرار داشتند که به رغم همه هارت و پورت ها و اعلام جهاد دادن ها علیه خلق کرد متحمل ضربات زیادی گشته و به واقع از خلق قهرمان کرد شکست خورده بودند. حال اشغال سفارت آمریکا به خمینی و دار و دسته اش امکان داد که شکست خود در کردستان را به حساب درگیر بودنشان با امپریالیسم آمریکا بگذارند و با ادعای اینکه "همه بسوی آمریکا نشانه بگیرید" شکست مفتضحانه خود را لایوشانی کنند. آنها از صلح و آشتی دم زدند و به این ترتیب جنگ سه ماهه عملاً با عقب نشینی ارتش و پاسداران به پایان رسید و پیشمرگان خلق کرد بار دیگر به شهرها بازگشتند. عقب نشینی ارتش از کردستان را خمینی رسماً در ۲۶ آبان اعلام نمود. در واقع، آنها از تسخیر سفارت استفاده کردند تا چنین جلوه دهند که چون با قدرتهای بزرگ "مواجه" اند از کردستان عقب نشسته اند.

اما از همان روز اول تسخیر سفارت خمینی شروع به فحاشی علیه نیروهای انقلابی و به خصوص چریکهای فدائی خلق کرد و آنها را آمریکائی قلمداد نمود.

ترین و خفقان آمیزترین دوران حیات ننگین محمدرضاشاه، در همان دوران هائی که بسیاری از سردمداران رژیم کنونی در مدح و ثناى "آریامهر" خطبه می سرودند و مردم را به اطاعت از "ذات ملوکانه" ترغیب می کردند، چریک های فدایی خلق ایران با تمام هستی خود در صف اول مبارزه برضد شاه و امپریالیسم فرار داشتند و خاطره فداکاری ها، استقامت و پایداری آن ها در زیر شکنجه های وحشیانه و میدان های اعدام و ایمان خلل ناپذیرشان به پیروزی راه طغرنمون کارگران و زحمت کشان در دل خلق مبارزمان شعله ور است و علیرغم عوامفریبی های ایادی آقای خمینی- که البته ایادی دیگران نیز هستند- همچنان شعله می کشد".

در بیانیه دوم که تا حدودی هم طولانی بود با تکیه بر پراتیک ۹ ماهه حیات جمهوری اسلامی تاکید شده بود که: "مقاومت دلیرانه ی خلق کرد، انفجار انزلی، تحصن ها و اعتراضات پی در پی به آن جا رسید که بخشی از خود هیئت حاکمه فریاد برآورد که: "امام تنهاست". تنهائی او در درصد آرائی که در انتخابات شوراها به صندوق ریخته شد، تجلی یافت. در دانشگاه ها دیگر خط او را نمی خواندند. پس می بایست پیروان "خط" او اظهار وجود کنند. این درست در شرایطی است که بیش از هر زمان دیگری تنهائی خطرناک است، چرا که باید قانون اساسی کذائی به فراندوم گذاشته شود تا حاکمیت آنان "قانونی" گشته و وسائل سرکوب توجیه گردد. باید رئیس جمهور و نخست وزیر انتخاب شوند تا عروسک های خیمه شب بازی "فقیه" گردند. از طرف دیگر باید برای سرکوب هرچه بیشتر جنبش، توجیهاتی آماده کرد. باید که حداقل بخشی از مردم را در مقابل این سرکوب فریفت". همچنین گفته شده بود: "حاکمیت کنونی در طول ۹ ماه حکومت خود، ماهیت واقعیش را آشکار ساخته و در هر گامی که برداشته نشان داده که جز به تحکیم روابط گذشته - روابطی که حاصل سالهای طولانی سلطه امپریالیسم است- نمی اندیشد؛ روابطی که تنها دستاورد آن، غارت و استثمار خلق توسط امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم آمریکا است".

امروز باید بگوئیم که اگرچه جمهوری اسلامی با این نیرنگ فریبکارانه و در پرتو همکاری سازشکاران با وی نان خود را پخت و خیلی ها را فریب داد اما این واقعیت هیچ خدشه ای در مضحکه بودن این اقدام ایجاد نمی کند. این رویداد هم همچون خیلی از رویداد های دیگر نشان داد که سازشکاران و اپورتونیستها از جمله رهبری سازمان فدائی آن زمان چگونه گام به گام در جهت تحکیم پایه های نظم ظالمانه حاکم حرکت کردند.



کردیم. نظرش در باره مساله ملی برایم جالب بود. وی می گفت چون مساله ملی یک مساله بورژوازی است و تاریخاً مسئولیت حلش بر دوش بورژوازی بوده پس بهتر است بگذاریم تا خود بورژوازی آنرا حل کند تا ما همه نیرویمان را صرف مبارزه طبقاتی آنها جهت رسیدن به سوسیالیسم نکنیم. در طی صحبت معلوم شد که او با ذهنی گران و خوش باوری در مورد حکومت خمینی بر این باور بود که گویا حکومت مساله ملی را در کردستان حل خواهد کرد و به همین خاطر می گفت که بگذاریم تا همین هائی که سر کارند مساله ملی را حل کنند. اما این باور و تفکر در واقع به نادرست طبقه کارگر و سوسیالیسم را دست آویز قرار می داد تا از زیر بار مسئولیت حل مساله ملی و مبارزه برای تحقق آن شانه خالی کند. واقعیت آن بود که حل مساله ملی اساساً در ظرفیت رژیم ضدملی و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نبود. تجربه هم نشان داده است که در دورانی که ما زندگی می کنیم یعنی در دوران امپریالیسم و انقلابات کارگری حل مساله ملی همچون حل خیلی از مسائل دموکراتیک دیگر - که می بایست در بستر یک انقلاب بورژوا دموکراتیک حل شوند- بر دوش پرولتاریا قرار گرفته است. تحقق حق تعیین سرنوشت که تحقق منوط به وجود دموکراسی است یا نابودی سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته در ایران میسر است. چون بدون قطع قطعی سلطه امپریالیسم از شرایط دموکراتیک و امکان بروز اراده آزاد توده ها و در نتیجه امکان تحقق حق تعیین سرنوشت سخنی در بین نخواهد بود.

در آن دیدار من هم نظرات خودم را به کاک غنی گفتم. به هر حال بعد از ساعتی قدم زدن و بحث، در موقع جدائی کاک غنی به شوخی گفت من همیشه به شما می گویم انار گفتم کاک غنی حالا چرا انار؟ گفت یعنی انارشیبست. من هم برگشتم و به شوخی گفتم خوب کاک غنی من هم همیشه بشما می گویم تریچه، یعنی رویش قرمز و داخلش سفید. کاک غنی که انتظار شنیدن چنین پاسخی را نداشت نگاه غضبناکی کرد و البته زود لیخنه زد. با چنین صحبت هائی ما از هم جدا شدیم و این جدائی در واقع آخرین دیدار ما با هم بود.

(ادامه دارد)

در چند روزی که من مهباد بودم - که البته باید تاکید کنم که زمانش را دقیق به خاطر ندارم- از رفقا خواستم که با کاک غنی بلورین، یکی از اعضای برجسته حزب دمکرات تماس گرفته و حضور مرا در مهباد به او اطلاع داده و به او بگویند که مایل به دیدن وی هستیم. من با کاک غنی در زندان عادل آباد شیراز هم زندان بودم. او در سال ۱۳۳۷ در ارتباط با فعالیت در حزب دمکرات دستگیر شده بود که البته در زندان بیشتر با افسران حزب توده ایاق بود. او با روحیه ای مقاوم زندانش را می کشید و از این لحاظ برای من فرد قابل احترامی بود. در زندان شیراز (عادل آباد) من از وی خواسته بودم که تاریخ حزب دمکرات و جنبش خلق کرد را برایم تعریف کند و او به خواست من پاسخ گفته و طی روز های متوالی به این کار پرداخت و به همه پرسش های من پاسخ گفت. از صحبت او به خصوص این را به یاد دارم که می گفت در زمانی که حکومت قاضی محمد در کردستان برقرار شد وی را همراه با تعداد دیگری از جوانان کرد جهت آموزش به شوروی می فرستند. متأسفانه در همین زمان ها ارتش شاه به نیرو های قاضی محمد حمله کرده و قاضی محمد دستگیر و اعدام می شود. کاک غنی پس از شنیدن این موضوع همراه با تعدادی از هم دوره ای هایش تصمیم می گیرند که به کردستان بازگردند. اما مسئولین شوروی به وی و دوستاش می گویند بازگشت شما مصلحت نیست چون ممکن است دستگیر و زندانی شوید. اما آنها بر خواست خود پافشاری کرده و هر یک نامی ای به استالین نوشته و از وی می خواهند که امکان بازگشت آنها به میهنشان را فراهم کند. بالاخره کاک غنی به کردستان باز می گردد و همان طور که تصمیم گرفته بود به مبارزه برای تحقق حق تعیین سرنوشت خلق کرد می پردازد که در جریان این مبارزه در سال ۱۳۳۷ دستگیر می شود.

**کاک غنی فرد شوخی بود و با خیلی از زندانیان شوخی داشت از جمله با خود من و به همین دلیل هم رابطه صمیمانه ای بین ما برقرار بود. در مهباد کاک غنی پس از دریافت پیغام من زمانی را برای دیدار تعیین کرد. در زمانی که وی را در مهباد دیدم هنوز با حزب دمکرات بود. او چندی بعد یعنی در بهار سال ۵۹ از حزب دمکرات جدا شد و تحت نام حزب دموکرات کردستان ایران (پیرو کنگره ۴) فعالیت کرد، حزبی که با حزب توده نزدیک و در واقع یکی بودند. وقتی کاک غنی را دیدم کلتی به کمر بسته بود که خود انعکاسی از اوضاع کردستان در آن زمان بود. در این دیدار مدتی در باره اوضاع سیاسی و حملات جمهوری اسلامی صحبت**

دادند. این البته همان حزبی بود که خمینی قبل از چشیدن طعم شکست از خلق مبارز کرد آنرا در ۳۰ مرداد ماه "حزب شیطان" نامیده بود.

**پرسش: شما با این صحبت ها در واقع دارید بخشی از تاریخ مردم ایران در یکی از حساس ترین دوره های تاریخی اش را بازگو می کنید. پس این را هم بگویند که بعد از توافقی که به آن اشاره کردید در کردستان چه پیش آمد؟**

**پاسخ:** همانطور که قبلاً گفتم در بستر مقاومت قهرمانانه خلق کرد جنگ سه ماهه با شکست ارتش و پاسداران پایان یافت و پیشمرگان خلق کرد بار دیگر به شهر ها باز گشتند. به دنبال این امر هیأت نمایندگی خلق کرد مرکب از حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان زحمتکشانش کردستان (کو مه له) و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با مسئولیت ماموستا شیخ عزالدین تشکیل شد تا کار مذاکره با دار و دسته خمینی را پیش ببرد. در مورد این هیأت در جای خود بیشتر توضیح خواهم داد.

**پرسش: آیا با بازگشت پیشمرگان به شهر ها درگیری و جنگ در کردستان کاملاً متوقف شد؟**

**پاسخ: نه. توافق طرفداران جمهوری اسلامی با آتش بس، تاکتیکی بود برای خرید وقت و تجدید سازمان و بسیج قوای خودشان. در نتیجه آنها هر کجا که دستشان می رسید از دسیسه و درگیری با نیروهای مردمی خود داری نمی کردند. اتفاقاً در همان دوران یکبار به دنبال هجوم ارتش به برخی از روستاهای کردستان ارتباط رفقای ما که در سنج مستقر بودند با بقیه رفقا از جمله رفقای مستقر در مهباد و بالطبع بقیه تشکیلات قطع شده بود. به طور طبیعی این امر نگرانی هائی را در درون تشکیلات ما سبب شد. در همین رابطه من از طرف مرکزیت مأموریت یافتم که به مهباد بروم تا هم از نزدیک اوضاع کردستان را بررسی کنم و هم تلاش کنم تا ارتباط رفیق حرمتی پور و بقیه رفقا را با تشکیلات برقرار سازم.**

من به مهباد رفتم که شهری در دست پیشمرگه ها بود. در دفتر مهباد سازمان ما رفیقی بنام یوسف فعالیت می کرد. من در آنجا و در تماس با وی در جریان راههای ارتباطی و علت قطع ارتباط بین دو مقر قرار گرفتم. معلوم شد که به دلیل حمله ارتش کار خاصی برای وصل ارتباط از دست کسی ساخته نبود. باید صبر می کردیم تا موقعیت جنگی تا حدی تغییر کرده و اوضاع کمی ثبات پیدا کند تا امکاناتی جهت ارتباط فراهم شود.

**پیروز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!**

جنوبی که در آنجا هم و در آن سال هم آمریکایی ها در حال فرار بودند و به سفارت آمریکا در سایگون آن هائی که با آمریکا همکاری داشتند هجوم می آوردند که سوار هلیکوپتر شده یا به یک جای هلیکوپتر آویزان شوند و از صحنه خارج شوند. البته این یک قیاس مع الفارق است که من بعدا در جای خودش به این امر هم خواهم پرداخت.

این را باید بش توجه داشت که خبرگزاری های مختلف، خبرگزاری های غربی به خصوص تلاش کردند قدرت گیری طالبان را به حساب جنگجویی و مثلاً اراده نیرو های طالبان و پوشالی بودن ارتش افغانستان بگذارند و تا توانستند در این زمینه دروغ گفتند و دروغ اشاعه دادند. البته آنها دیگر به روی خودشون نمی آوردند و نیاوردند که آن ارتش آمریکا ساخته اساساً دست به مقاومتی نزد در مقابل یورش دار و دسته طالبان و قرار هم نبود مقاومت کنه که بشود از شکست اونها صحبت کرد. واقعیت این است که قدرت گیری طالبان نه به خاطر قدرت نظامی و روحیه جنگجویی این دار و دسته ارتجاعی بلکه درست به دلیل توافقاتی بود که در مذاکره با آمریکا در مرکز قطر به دست آمده بود. مساله آشکاری هم بود که در مذاکره دوحه توافق شده بود که طالبان بدون جنگ وارد کابل بشود و به همین دلیل هم این دروغ هائی که مطرح شده در مورد قدرت این نیروی ارتجاعی واقعا با واقعیت انطباق نداره و حتی گوشه ای از وقایع و رویداد های افغانستان را نمی تواند به ما نشان دهد. اما چرا چنین شد؟

برای پاسخ به این پرسش باید دانست که افغانستان نزدیک به ۲۰ سال تحت اشغال مستقیم امپریالیسم آمریکا و متحدینش بود و ارتش آمریکا و نیرو های نظامی ناتو در تمامی این مدت در این کشور حضور مستقیم داشتند. به همین دلیل هم برای اینکه بتوان به زوایای گوناگون این بحث بدرستی پرداخت باید تاحدی که محدودیت های این برنامه اجازه می دهد به گذشته رویدادها در افغانستان رجوع کرد و من در اینجا تلاش می کنم که یک اشاره ای به این گذشته در ابتدا داشته باشم.

اگر برگردیم به گذشته افغانستان می بینیم که بعد از خروج ارتش شوروی و بعد از مدتی هم سقوط دولت محمد نجیب الله، مجاهدین افغان که سالها توسط سازمان جاسوسی آمریکا و از جمله بن لادن جهت جنگ با شوروی سازمان یافته بودند و تجهیز شده بودند به قدرت رسیدند. به دنبال این امر هم نجیب الله رئیس جمهور آن زمان به دفتر سازمان ملل پناهنده شد و برهان الدین ربانی

## تجدید آرایش امپریالیسم آمریکا و قدرت گیری طالبان "بنیادگرا" در افغانستان



شامل قسمت پرسش و پاسخ نیز می باشد. که هر کدام از شما رفقا و دوستان عزیز شرکت کننده سوالی داشتند، می توانید آنرا طرح کنید تا سخنران پاسخ خود در این مورد یا موارد را ارائه دهند. با امید به اینکه با شرکت تک تک رفقا و دوستان در این بحث، جلسه پر باری داشته باشیم. رفیق فریبرز سنجرى از طرف خودم و رفقای کانال بذر های ماندگار خیلی خوش آمدید.

سخنران: با سپاس و با درود های گرم به همه عزیزانی که در این جلسه حضور دارند و تشکر از دست اندرکاران کانال بذر های ماندگار که این برنامه را سازمان دادند. همانطور که می دانید صحبت امروز به تحولاتی که اخیراً در کشور همسایه ما افغانستان رخ داده، اختصاص دارد. در ۲۴ مرداد ماه امسال دار و دسته مرتجع طالبان که نزدیک به ۲۰ سال با آمریکا و دولت کابل در جنگ بودند بار دیگر با سرعت بسوی کابل حرکت کردن و ضمن تسخیر مناطق زیادی از خاک افغانستان وارد کابل پایتخت این کشور شدند. با توجه به اینکه دولت اشرف غنی که خودش دست نشانده آمریکا بود و ارتش افغانستان را هم امپریالیسم آمریکا سازماندهی و تجهیز کرده بود - در طول ۲۰ سال گذشته - همه جا از شکست بزرگ آمریکا در برابر طالبان صحبت شد. نمایش اون فیلم های صحنه های هجوم که بخشی از افغان ها برای فرار از افغانستان و از دست طالبان به خصوص در فرودگاه کابل که هنوز هم البته کنترلش دست نیرو های ارتش آمریکاست، به قول معروف رسوائی این به اصطلاح شکست را با برجستگی هر چه بیشتری به نمایش گذاشت. حتی کار به آنجا رسید که برخی مغرضان و یا ناآگاهان اینطور ادعا کردند یا اینطور نظر دادند که حوادث کابل شباهت داره به سقوط سایگون پایتخت ویتنام

توضیح: آنچه که در زیر می آید متن سخنرانی رفیق فریبرز سنجرى در ارتباط با مواضع چریکهای فدایی خلق ایران حول رویدادهای جاری در افغانستان است که در تاریخ ۲۶ اگوست ۲۰۲۱ در برنامه زنده اینستاگرامی چریکهای فدایی خلق ایران ایراد شد. این سخنرانی از صورت گفتار به نوشتار تبدیل و با برخی ویرایشهای جزئی به این ترتیب در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد. فایل صوتی این سخنرانی و همچنین پرسش و پاسخهای متعاقب آن از طریق لینک زیر قابل دسترسی است:

[تجدید آرایش امپریالیسم آمریکا و قدرت گیری طالبان "بنیادگرا" در افغانستان](#)  
رفیق فریبرز سنجرى - YouTube

رفیق مجری برنامه: با درود به دنبال کنندگان کانال بذرهای ماندگار چریکهای فدایی خلق ایران در اینستاگرام. ضمن خوش آمد گوئی به همه دوستان و رفقا و رفیقمان فریبرز سنجرى. رفیق فریبرز خوش آمدید.

فریبرز سنجرى: سپاسگزارم.

مجری: اجازه بدهید که قبل از شروع صحبت های شما رفیق سنجرى در رابطه با این برنامه توضیح کوتاهی بدهم. با توجه به پرسش هائی که در زمینه رویداد های افغانستان پس از قدرت گیری دو باره طالبان در این کشور مطرح بود از رفیق فریبرز سنجرى از مسئولین چریکهای فدایی خلق ایران خواستیم که در این برنامه ضمن بحث در این زمینه مواضع چریکهای فدایی خلق ایران را در این زمینه توضیح دهند. این برنامه جدا از صحبتهای رفیق سخنرانمان طبق روال همیشگی برنامه های چریکهای فدایی خلق ایران

## هم توجیه حضور آمریکا در افغانستان و این جنگ شد.

به دنبال اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱ ارتش اشغالگر آمریکا یک دولت دست نشانده جدیدی تحت ریاست حامد کرزای را سرهم بندی کرد. در تمام این سالها هم برغم وجود جنگ و شرایط جنگی، اما تولید تریاک که یکی از مهمترین تولیدات افغانستان می باشد نه تنها متوقف نشد و نه تنها کم نشد بلکه برعکس هر روز بیشتر و بیشتر شد. امری که میلیونها دلار به جیب دست اندرکاران این تجارت واقعا غیر انسانی می ریخت. یعنی تولید تریاک در شرایط اشغال افغانستان حتی بیشتر هم شد.

به هر حال در سال ۲۰۰۱ که امپریالیسم آمریکا افغانستان را اشغال کرد تا این روزها که طالبان دوباره قدرت گرفته و به هر حال آمده در کابل و در مرکز ریاست جمهوری ارگ ریاست جمهوری قرار گرفته مزدورانش چون حامد کرزای، اشرف غنی و عبدالله عبدالله بطور رسمی در این فواصل دولت افغانستان را شکل می دادند. یک دولتی دست نشانده و فاسد که جز به جیب خودشون و به جیب زدن منابع دولتی و امکانات دولتی و بالطبع گسترش فقر و فلاکت در بین مردم و سرکوب اعتراضات و مبارزات آنها هیچ کار دیگری را انجام ندادند. برای اینکه حد نفرت مردم از این دار و دسته را ما اینجا بهتر متوجه بشویم من یک مثال می زنم. در سال ۲۰۱۹ در انتخاباتی که در افغانستان انجام شد می گفتند ۱۲ میلیون نفر حدودا واحد حق رای می باشند و حتی اون هیات انتخابات رسماً گفته بود ۹ میلیون نفر را اسم نویسی کرده ایم. اما بعد از اینکه انتخابات انجام شد و اشرف غنی به عنوان برنده این انتخابات معرفی شد تعداد رای هائی که برای اشرف غنی شمرده شد و به این نام اعلام شد تقریباً کمتر از یک میلیون نفر بود. یعنی شما ببینید که چه نفرتی این مردم از این دار و دسته دارند از اون تعداد واحدین حق رای این حتی کمتر از یک میلیون رای آورد و با این حساب پیروز انتخابات بود. یعنی مقایسه کنید با همین انتخابات جمهوری اسلامی در چند ماه پیش می بینید که درست همان کاری که مردم سر جمهوری اسلامی آوردند و با بایکوت انتخابات خشم و نفرتشون را از این رژیم واقعا دار و شکنجه نشان دادند؛ اونجا هم مردم در اون سال این کار را کردند. به هر حال این خودش نشان می داد که خشم و نفرت مردم از این رژیم های دست نشانده و دولت های دست نشانده دزد و فاسد هر روز رشد بیشتری پیدا می کنه و به خصوص اعتراضات مردم در اعتراض به مبارزات خیلی بی حساب و کتاب

دستگاه تلویزیون را به دار کشید؛ برخی از اخبار و عکس های اون دوره درست این صحنه ها را نشان می دادند و مضحک تر از همه اینکه حتی وجود مرغ و خروس را درحیات خانه های مردم ممنوع کرد! به هر حال می خواست جدائی جنسیتی را در همه زمینه ها برقرار کنه! به هر حال این کارها و این اعمال باعث شد که مردم امروز از دوباره قدرت گیری این دار و دسته ارتجاعی به وحشت بیفتند. طالبان از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ در افغانستان در قدرت بود و در این ۵ سال از هیچ جنایتی با تکیه بر آن ایدئولوژی ارتجاعی کوتاهی نکرد. بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر در آمریکا که می دانیم حمله شد و برج های دو قلو را منفجر کردند و به پنتاگون حمله شد و غیره دولت بوش پسر که اون موقع سر کار بود بعد از این حوادث یک سیاست جدیدی را اعلام کرد به نام "جنگ بی پایان". خوب بر اساس این جنگ بی پایان هم آمدند و اعلام کردند که مسبب حمله به آمریکا و برج های دو قلو القاعده برهبری بن لادن است که پایگاهش در افغانستان می باشد. از طالبان و ملا عمر رهبرش خواستار استرداد بن لادن شدند اما آنها به این خواست تن ندادند و در نتیجه ارتش آمریکا به افغانستان حمله کرد و در عرض مدت کوتاهی اونجا را آن کشور را اشغال کرد. از اون زمانه که افغانستان در تمام بیست سال گذشته یعنی از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ تحت اشغال ارتش آمریکا و متحدینش بوده و خوب آمریکا هم یکی از طولانی ترین جنگ هاش را در افغانستان داشته. طالبان در ابتدا به یک دار و دسته کوچکی در مرز افغانستان و پاکستان تبدیل شد که البته تحت کمک های پاکستان همواره باقی ماند. ولی خوب به بهانه وجود طالبان و ضرورت جنگ با طالبان اشغال افغانستان توجیه شد و جنگ بی پایان کاملاً توجیه شد. آمریکائی ها و متحدینشان تحت عنوان جنگ با تروریسم میلیونها دلار صرف جنگی کردند که برای سازمان دانش واقعا هیچ منطق واقعی وجود نداشت ولی خوب تروریسم و وجود طالبان و بن لادن و القاعده توجیه این جنگ شد که میلیونها دلار صرفش شد ولی خوب همانطور هم که می دانیم این میلیونها دلار در واقع صرف مجتمع های نظامی - صنعتی شد که اون ها بتوانند کارشون رونق بگیره و بتوانند نظام سرمایه داری از طریق این رونق گرفتن کار و بار اون ها بر این بحران هائی که گزبان گیرشه تا حدی فائق بیاد و امپریالیسم آمریکا هم قادر بشه که حضور مستقیم نظامی خودش را در منطقه تحکیم کنه. که یکی از خواسته هاشون بود.

**طالبان جریانی بود که تحت سرپرستی دستگاه اطلاعاتی ارتش پاکستان "ای.اس.ای" قرار داشت و از سوی پاکستان و قطر و عربستان هم تغذیه مالی می شد و به تدریج هم نفوذش را گسترش بیشتری داد؛ و به جنگ با آمریکا ادامه داد و همین**

رئیس جمهور افغانستان شد. اما دولت برهان الدین ربانی توانست بر آن رقابت ها و جنگ و جدال های دار و دسته های گوناگون مجاهدین افغان که به هر حال علیه همدیگه بودند و پا هم در جدل و ستیز بودند فائق بیاید و آن ثبات لازم را در کشور برقرار کند. به همین دلیل ارتش پاکستان با رهنمود آمریکا شروع کرد به سازماندهی و تجهیز طلبه های افغانستانی مقیم پاکستان که به طالبان معروف شدند. برای اینکه ماهیت طالبان بیشتر روشن بشود در اینجا توجه شما عزیزان را به آنچه بی نظیر بوتو نخست وزیر اون زمان پاکستان درمورد این دار و دسته گفته جلب می کنم. بوتو می گوید: "فکر روی کار آوردن طالبان از انگلستان بود، مدیریت آن را آمریکایی ها کردند، هزینه اش را عربستان سعودی ها پرداختند و من یادولت پاکستان هم وسائل اجرای این طرح را فراهم کردم و اون را به اجرا در آوردم". پس همانطور که خود مسئولین آن زمان دولت پاکستان می گویند و اعتراف می کنند دار و دسته طالبان توسط امپریالیستها و در جهت پیشبرد اهداف آنها شکل گرفت. از مغرضین اگر بگذریم، برخی با توجه به این رویداد هائی که مطرح شده، هر وقت از نقش امپریالیستها و شکل گیری طالبان صحبت میشه چون خودشون قادر به تحلیل واقعیت های عینی نیستند، این صحبتها را به حساب تئوری توطئه می گذارند. در حالی که اذعان و تاکید بر این واقعیت نشانی از اعتقاد و یا پیروی از تئوری توطئه نیست بلکه تحلیل امور بر اساس فاکت های عینی و واقعی است. به هر حال بعد از چهار سال که مجاهدین افغان - که خودشون هم دست نشانده امپریالیسم بودند- در کابل مستقر شده بودند و دولت برهان الدین ربانی امور را در دست خودش داشت. این دعوا هاشون و رقابت هاشون و ناتوانی هاشون باعث شد در ۱۹۹۶ یک دفعه طالبان به رهبری ارتش پاکستان، بسوی کابل به حرکت در بیاد و خیلی سریع قدرت را قبضه کنه و ملا عمر را به عنوان رهبر "امارات اسلامی افغانستان" معرفی و اعلام کند. در همان زمان هم گفته می شد که برخی انحصارات امپریالیستی با تقویت طالبان و کمک به قدرت گیری اون قصد ایجاد یک قدرت مرکزی را دارند که یکپارچه و قدرتمند در افغانستان حکومت کند و امکان بده که شرکتهای نفتی و انحصارات امپریالیستی برنامه های خود شون را در این کشور پیش ببرند.

وحشت امروز مردم تحت ستم افغانستان از این دارو دسته درست به دلیل این است که تجربه قدرت گیری آنها را در گذشته به چشم دیده اند. و طالبان در زمانی که در قدرت بود نه تنها درس خواندن دختران را غیر ممکن کرد بلکه شدید ترین شکل حجاب اسلامی را بر زنان تحمیل کرد و تا اونجا پیش رفت که حتی تلویزیون را هم ممنوع کرد و گاه



اجازه جنگ نداشته اساسا و اینکه طالبان خیلی رزمنده هستند نخیر راه را باز کردند و گفتند بفرمائید و اونها هم آمدند یا به قول بعضی ها فالیچه قرمز برای حضورشان در کابل انداختند. خوب البته با خروج آمریکا از افغانستان و قدرت گیری طالبان با توجه به ماهیت طالبان اون موقع باید توجه کرد که طالبان با چین و ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان یعنی کشور های آسیای میانه که روسیه درشون نفوذ داره هم مرزه. و قدرت گیری طالبان یعنی تبلیغ ایدئولوژی بنیاد گرائی اسلامیش و اینها هم بدون شک یک تاثیراتی در این کشورها خواهد گذاشت که این را آینده نشان خواهد داد. به هر حال این وضعیه که اتفاق افتاده حالا با توجه به این چهارچوبی که و این مسیری که گفتم یک مواردی را فکر می کنم که بد نیست که بشون اشاره بکنم.

**اولین موردی که میخوام بش اشاره بکنم اینه که افغانستان کشوری است که چهل سال درش جنگ بوده و در این چهل سال بیست سالش آمریکا اساسا این کشور را اشغال کرده بود یعنی ارتش آمریکا و متحدینش رسما در اون جا قدرت فائقه بودند و دولت مرکزی هم جز یک دولت پوشالی نبوده و در نتیجه اگر تحلیلی بخواهد افغانستان را بررسی کنه و روی مسائل و رویدادهای افغانستان نظر بده اما به این واقعیتها توجه نکنه و مثلا بخواهد بر قوم ها و ملیتهای مختلفی که در افغانستان زندگی می کنند دست بگذارد و یا به سطح رشد مناسبات اجتماعی در این کشور دست بگذارد به جانی نمی رسد. و اساسا نمی تونه وارد واقعیت موضوع بشه و به خصوص یک چنین برخوردی یک هویت مستقلی به دولتی مثل اشرف غنی و طالبان می دهد که اساسا اینها فاقد اون هستند. ولی خوب این روز ها مد شده که هر کس که از امپریالیسم صحبت می کنه فوری بش یک مارکی می زند که مثل اینکه طرفدار ثئوری توپنه است. در حالیکه اتفاقا این واقعیتهایی که داره در افغانستان می گذره و این کار هائی که آمریکا می کنه و دولت پوشالی اشرف غنی را عوض می کنه و خودش یکی دیگه را می آورد روی کار، اتفاقا نشان می دهد که امپریالیسم یک نقش تعیین کننده ای در سیر رویداد ها در افغانستان داره ما این واقعیت را در کشور خودمان هم دیدیم یعنی ما دیدیم که چطور وقتی انقلاب مردم ایران اوج گرفت امپریالیستها شاه را از قدرت انداختند و خمینی را آوردند روی کار. حتی کار به اون جا رسید یکی از این تیمسار های شاه در دادگاه گفت که هوپیز ژنرال آمریکائی شاه را مثل موش مرده ای دمش را گرفت و از کشور انداخت بیرون. خوب این واقعیتها نشان می دهد که ما باید نقش امپریالیسم و نقش قدرتهای بزرگ در کشورهای تحت سلطه را از این**

**امپریالیستها یک گروه های مزدوری مثل داعش و طالبان را می سازند و بطور غیر مستقیم تجهیزشون می کنند و بعد به جنگ مزدورهای که خودشون ساختند می روند. خوب این نشانهنده اینه که نظام سرمایه داری در چنان بحرانی قرار گرفته که نیاز داره برای مقابله با این بحران بر میلیتاریسم و جنگ تکیه کنه. ولی در هر صورت این جنگها که بوش پسر هم به اون می گفت "جنگ بی پایان" و خودش رو متخصص جنگ با تروریسم جا می زد این جنگها تنها این تکیه را نشون می دهند که نظام سرمایه داری به بحران شدیدی دچار شده که برخی از اقتصاد دانان خود نظام هم انکار نمی کنند که در تونلی قرار گرفته اند که در انتهایش روشنایی ای دیده نمی شود. به همین دلیل هم هست که بر جنگ و میلیتاریسم می کوبند تا بتوانند کمی مقابله کنند با بحران هاشون.**

طالبان در قطر اتفاق می افتاد به هیچ وجه با دولت مرکزی کابل که خودش دست نشانده امپریالیسم بود، اصلا به اونها ربطی نداشت آمریکا کار خودش را می کرد و به اونها هم اطلاعی نمی داد؛ و در این بازی هم دخالتشون نمی داد اساسا. در ۱۳۹۷ دولت آمریکا زلمای خلیل زاد را که خودش یک افغان بود و مدتها هم سفیر آمریکا در افغانستان بود کرد مسئول این مذاکرات. از اون موقع این مذاکرات یک شتاب بیشتری گرفت و پس از چندین دور مذاکره اینها به یک توافق رسیدند و این توافق تقریبا در رئوس اصلی اش- که البته یک حدیث بیرون آمده- اینه که طالبان تعهد می دهد که به هیچ وجه و در هیچ کجا منافع آمریکا و نیرو های آمریکا را هدف قرار ندهد و خوب آمریکا هم برای قدرت گیری اینها به قول معروف شرایط را هموار خواهد کرد. بعد از اینکه این توافق انجام شد در قطر در حضور نماینده اتحادیه اروپا و حدود ۳۰ هیات نمایندگی از کشور های دیگر در یک جلسه ای این توافق از دو طرف به امضاء رسید. و در آن توافق آمریکائی ها پذیرفتند که تا سپتامبر ۲۰۲۱ از افغانستان خارج بشوند. یعنی مثلا تا چند روز دیگر. بنابراین این اتفاقی که در افغانستان افتاده این طوری نیست که یک دفعه طالبان خیلی جنگجو شده و روحیه شهادت طلبی اش گل کرده و آمده کابل را گرفته. نه از قبل توافق شده و فکر هم کنم این توافق را همه می دانستند و بر کسی هم پوشیده نبود؛ چون دیگر این اواخر این توافق را اعلام می کردند و وقتی این توافق را قرار شد اجراش کنند نتیجه عملی اجراش همین وضعی است که ما الان می بینیم.

خوب یک نکته مهم هم اینه که وقتی این مسیر را ما چک می کنیم می بینیم که آمریکائی ها به حضور خودشون به نفوذ خودشون یک آرایش جدیدی دادند در افغانستان. اصلا این طور نیست که مثلا ارتش افغانستان ننگیده ارتش افغانستان

امپریالیستها که به کشتار زنان و کودکان و مردم بیگناه منجر میشد خیلی به خشم مردم و مبارزات و اعتراضات آنها دامن زد. در شرایطی که خوب به هر حال این دروغ هائی که اینها می گویند در مورد محبوبیت این رژیم ها با همین واقعیتها ما بهتر می توانیم بش پی ببریم و بینیم که چطور کسانی که در افغانستان روی کار بودند جتی برای به جیب زدن منابع مالی گروهان های قلابی در ارتش افغانستان می ساختند و لیست می دادند و پولش را می گرفتند. این قدر سرباز اینقدر مثلا درجه دار و غیره و برای همه اینها فلان قدر بودجه می گرفتند و اون بودجه را به جیب می زدند برای اینکه در واقعیت عینی چنین سرباز ها و چنین گروهان هائی وجود نداشت. این امر حد واقعا دزدی های آنها را نشان می دهد و حد پوشالی بودن این رژیم ها و دولت ها را و البته این هم یک واقعیتیه که یک چنین موقعیتی و این فقدان مشروعیت و پایگاه مردمی امری نبود که از چشم امپریالیستها و دولت هائی که در این کشور نفوذ داشتند مثل پاکستان و جمهوری اسلامی متوجه این واقعیتها نشوند.

در دوران اوپاما با توجه به رشد روزافزون قدرت دولت چین و به هرحال این امپریالیسم جدیدی که وارد صحنه شده بود یک خطری برای قدرت و رهبری آمریکا در سطح جهان تلقی میشد یک تغییراتی در استراتژی دولت آمریکا رخ داد و تمرکز در اقیانوسیه و چین یک ارجحیت خاصی پیدا کرد. بعد از اینکه این ارجحیت اعلام شد و در دستور کار دولت آمریکا قرار گرفت دولت آمریکا شروع کرد به یک جوری از این باتلاقی که در افغانستان ساخته شده خارج شدن. به همین دلیل هم به طالبان امکان دادند که در قطر- در دوحه قطر- یک دفتر نمایندگی بزند. حتی یکی از رهبران طالبان را در پاکستان گرفته بودند و پاکستان مجبور شده بود که او را تحویل آمریکا بدهد ولی دولت اوپاما از پاکستان خواست که او را بفرستد به قطر و دفتر قطر اساسا با او شکل گرفت. بعدا هم که یک تعدادی از زندانیان طالبان در گوانتانامو را که می خواستند با یک سرباز آمریکائی مبادله کنند؛ آمریکائی ها آنها را تحویل قطر دادند و آنها هم شدند ماموران دیگر دفتر نمایندگی طالبان در قطر. به این ترتیب طالبان دارای دفتری شد که از همان جا مذاکرات مستقیمش را با آمریکا شروع کرد. ولی خوب وقتی امپریالیسم آمریکا با اون قدرت جهانی اش به اینها این امکان را می داد بطور طبیعی موقعیت شون در داخل کشور هم به تدریج تغییر می کرد و رشد بیشتری پیدا می کردند. تا جایی که این اواخر حتی گفته می شد که ۷۵ هزار نیروی نظامی توانستند، سازمان بدهند.

این نکته هم جالبه که بهش اشاره بشود که تمام این اتفاقاتی که سر دفتر دادن به

دهند که نظام سرمایه داری به بحران شدیدی دچار شده که حتی اتاق های فکر و یا برخی از اقتصاد دانان خود نظام هم انکار نمی کنند که در تونلی قرار گرفته اند که در انتهایش روشنایی ای دیده نمی شود. به همین دلیل هم هست که بر جنگ و میلیتاریسم می کوبند تا بتوانند کمی مقابله کنند با بحران هاشون.

یک مورد دیگه ای که باید بش اشاره کنم اینه که به هر حال یک چیز مشخصه اون هم اینه که همه تجربیات مبارزات مردمی و همه تجربه مبارزات مردم افغانستان بروشنی نشان می دهد که راه رسیدن به آزادی از طریق توسل به امپریالیستها و نیرو های مزدور امپریالیسم به دست نمی آید بلکه

برعکس از طریق مبارزه فاطعانه، مبارزه سرسختانه با امپریالیسم و نیرو های ارتجاعی ای که حامیش هستند بدست می آید. در نتیجه وظیفه ای که مقابل مردم قرار می گیره با توجه به این واقعیات این است که باید تلاش کرد که نیرو های انقلابی باید تلاش کنند که تا حدی که می توانند مردم را متشکل و مسلح کنند و تنها یک مردم متشکل و مسلح و تحت یک رهبری انقلابیه که می توانند با امپریالیسم- دشمنی که با شکل های مختلفی وارد میدان جنگ میشه- مقابله کنند. البته متشکل کردن کارگران متشکل کردن مردم، مسلح کردن اونها طبیعیه که کار ساده ای نیست ولی خوب این مبارزه سخته و طولانی ولی خوب تجربه هم نشان داده که هیچ راه دیگه ای جز این برای رسیدن به آزادی وجود نداره در نتیجه باید در این راه گام برداشت.

ما ضمن اعلام همبستگی خودمان با مردم افغانستان و مبارزات مردم افغانستان این رو روش تاکید می کنیم که این راه سخته و طولانی را باید در پیش گرفت.

با تشکر از تک تک شما که به این بحث گوش دادید. انهم با صبر و حوصله امیدوارم که در قسمت پرسش و پاسخ به زوایای مختلف این بحث هم بپردازیم با آرزوی پیروزی برای شما در مبارزه با جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم. امیدوارم که بخش پرسش و پاسخ فعال و غنی ای داشته باشیم. من صحبتتم را در اینجا تمام می کنم.

**مقایسه بین دو پدیده ای که اصلا به هم ربطی ندارند و هیچ رابطه ای با هم ندارند. در وینام یک مردم انقلابی با یک رهبری انقلابی و یک ارتشی که کمونیستها درش رهبری داشتند با**



**امپریالیسم جنگیدند و اون پایگاه قوی توده ای انقلاب و اون رهبری انقلابی باعث شد آمریکا را شکست بدهند و خیلی روشن کار به اونجا رسید که در سایکون طرفداران آمریکا به هر وسله ای متوسل می شدند تا از سایکون خارج بشوند این چه ربط داره به اینکه یک طالبانی که خودش به دست آمریکائی ها ساخته شده و بعد هم در مذاکره با آمریکا راه رسیدن به قدرتش هموار شده را ما با یک چنین چیزی مقایسه کنیم و بعد هم توجه نکنیم که یک چنین مقایسه ای بطور یقین یک بار ضد امپریالیستی به طالبان می دهد که اساسا فادشه.** اون مزدور امپریالیستهاست و باید این واقعیت را خیلی روشن گفت و روش تاکید کرد در نتیجه مقایسه دو پدیده کاملا متفاوت از هم یک قیاس مع الفارق است که قبلا گفتم .

نکته دیگری هم باز مایلیم روش تاکید کنم اینکه امپریالیستها یک گروه های مزدوری مثل داعش و طالبان را می سازند و بطور غیر مستقیم تجهیزشون می کنند و بعد به جنگ مزدورهای که خودشون ساختند می روند خوب این نشاندهنده اینه که نظام سرمایه داری در چنان بحرانی قرار گرفته که نیاز داره به اینکه برای مقابله با این بحران بر میلیتاریسم و جنگ تکیه کنه خوب این جنگ را هم گاهی وقتها مثلا با یک کشوری که هویت مستقلی داره ممکنه شما انجام بدهید مثل جنگ جهانی دوم یا یک دار و دسته هائی بسازید و خودتون را با اون ها مشغول کنید. ولی در هر صورت این جنگها که اون بوش پسر هم به اون می گفت "جنگ بی پایان" و خودش رو متخصص جنگ با تروریسم جا می زد این جنگها تنها این نکته را نشون می

زاویا نگاه کنیم. به خصوص هم اینو باید توجه کنیم که چریکهای فدائی خلق همواره تاکید کرده اند که امپریالیسم هیچ وقت سرنوشت خودش را با سرنوشت رژیم ها وابسته به خودش و شخصیت های وابسته به خودش گره نمی زند. و همه جا منافع خودش و مصالح استراتژیک خودش را پیش می گیره و در اون جهت حرکت می کند. بد نیست که توجه شما را به همین صحبت های اخیر جان بولتون- یکی از مشاورین سابق ترامپ، فکر کنم در شورای امنیت ترامپ یک دوره بود که بعد هم با او اختلاف پیدا کرد و جدا شد- که در بی بی سی گفته جلب کنم. جان

بولتون میگو: " ما محض رضای خدا نرفتیم به افغانستان. ما رفتیم به افغانستان برای اینکه درست خطوط و منافع استراتژیک آمریکا این را الزامی می کرد که برویم و در جهت تحقق اون منافع حرکت کنیم". خوب این تجربه برای نیرو هائی که خودشون را مخالف جمهوری اسلامی می دانند و برای سرنگونی این رژیم واقعا جنایتکار به قدرت آمریکا چشم دوختند این هم خودش آموزنده است. اون هائی که فکر می کنند آمریکا با تحریم و جنگ جمهوری اسلامی را برمی داره و راه رسیدن آنها به قدرت را هموار میکند! در حالیکه آمریکا نه به فکر اینهاست و نه منافع و مصالح اش را قربانی یک چنین نیرو هائی می کند. اون کار خودش را می کنه و منافع خودش رو در نظر می گیره.

یکی دیگر از نکاتی که می خواستم بگم اینه که این سرکوب مبارزات ضد امپریالیستی با توجه به اینکه آمریکا ارجحیت های استراتژیک اش را تغییر داده اساسا تغییری نمی کنه مبارزات ضد امپریالیستی یک موقعی با نیروی مستقیم سرکوب میشد یک موقعی با مزدورهای که در این منطقه داره و هر روز هم به شکل های مختلف در جته نحیفشان باد می کنه. در نتیجه از شدت سرکوب مبارزات ضد امپریالیستی مردم خاورمیانه، مردم ایران و افغانستان چیزی کاسته نمی شود اون ها با رژیم های ارتجاعی ای طرف اند که باز هم به این وظیفه عمل خواهند کرد.

**یک نکته دیگری هم که باز هم مایلیم روش دست بگذارم اینه که قبلا در صحبتتم هم گفتم این که ما بیائیم و مقایسه کنیم سقوط کابل را و قدرت گیری طالبان را با سقوط سایکون یک**



## یاد باد خاطرهٔ جانبختگان کشتار سال ۶۷!

در سی و سومین سالگرد یکی از بزرگترین جنایات رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی یعنی قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷، پاس می داریم خاطره هزاران تن از بهترین فرزندان کمونیست و مبارز مردم ایران را که در جریان این نسل کشی، بدست دژخیمان حکومت یا در مقابل جوخه های آتش قرار گرفتند و یا به چوبه های دار سپرده شدند؛ گرامی می داریم خاطرهٔ نسلی را که چه در سیاهچالها و سلولهای تاریک، چه در اتاقهای شکنجه و چه حتی از درون برزخ "تابوت"ها و در آستانه "قیامت"، استوار باقی ماندند و پژواک فریاد "نه" شان به اهریمن همچون آهنگ سرود مرگ تاریکی، تا ابد در گوش پاسداران ظلم و تاریکی باقی ماند و خون سرخشان نیز به پرچمی برای تداوم مبارزه تا نابودی جلادان حاکم و نظم ارتجاعی آنان بدل گشت.

۳۳ سال پیش، به دنبال آنکه خمینی جنایتکار، این سگ زنجیری امپریالیسم، پایان فصاحت بار جنگ ارتجاعی با عراق را با نوشیدن "جام زهر"، اعلام کرد، رژیم بحران زده جمهوری اسلامی که امنیت خود و نظام سرمایه داری حاکم را با موج بزرگی از خشم توده های به جان آمده و آماده شورش مواجه می دید، در یک برنامه از پیش طراحی شده، برای "حل" مساله زندانیان سیاسی، هجوم به زندانها را آغاز کرد.

با توجه به شواهد و مستندات بسیاری که در طول این سالها توسط قربانیان و شاهدان این جنایت تاریخی و همچنین اعترافات خود مقامات حکومت منتشر شده، حمله برای از بین بردن انبوه اسرا در زندانهای کشور، یک تصمیم فی البداهه از سوی طبقهٔ حاکم و حاصل توجیحات عوامفریبانه نظیر "عکس العمل" در مقابل حمله نیروهای مجاهدین به مرزهای کشور و حالت "جنگی" نبود. هجوم سیستماتیک به زندانها برای "حل" مساله زندانی سیاسی، در آن مقطع زمانی، برای گرداندگان نظام به یک ضرورت تبدیل شده بود و زمینه های مشخص سیاسی- اقتصادی داشت. بنا به مشاهدات و مستندات بازماندگان این نسل کشی، اولین تدارکات قتل عام زندانیان از حدود ۲ سال پیش از اجرای این طرح، توسط دژخیمان با "طبقه بندی" زندانیان، پر کردن "پرسشنامه" های مفصل و مصاحبه های متعدد به منظور تهیه لیست "تصفیه" آغاز شده بود. فرمان خمینی جلاد، تنها یک چراغ سبز مبنی بر فرارسیدن لحظه مناسب برای این جنایت بود و با فرمان مستقیم این رهبر تبهکار جمهوری اسلامی دژخیمان حکومت دست به کار شده و دست به کشتار فجیع زندانیان سیاسی، این فرزندان و عزیزان مردم مبارز ایران زدند و "گورستانها چندان بی مرز شیار کردند، که باز ماندگان را هنوز از چشم، خونابه روان است".

سردمداران جمهوری اسلامی با ختم جنگ امپریالیستی ایران و عراق، بنا به برنامه های دیکته شده توسط اربابان جهانی شان وظیفه داشتند زمینه را برای هجوم گسترده تر سرمایه های امپریالیستی به ایران و غارت شدیدتر حیات و معاش کارگران و خلقهای تحت ستم ما زیر نام "بازسازی" اقتصادی پس از جنگ آماده کنند. این برای امپریالیسم ضرورتی بود که در گام نخست به برقراری امنیت در جامعه نیاز داشت. اما در آن مقطع، در جامعه ایران، جامعه ای که توده های انقلابی مدت کوتاهی نبود که انقلابی را از سر گذرانده بودند، نشانه های انفجار یک جنبش توده ای زیر فشار مصایب ناشی از جنگ و معضلات اقتصادی و سیاسی از خود بروز می داد. گسترش اعتراضات ضد جنگ و در جریان این اعتراضات سرداده شدن شعارهای "مرگ بر خمینی" و "مرگ بر جمهوری اسلامی"، خطر موج بزرگ جنبش توده های به جان آمده را به یک احتمال قریب الوقوع تبدیل کرده بود. در چنین شرایطی بود که سردمداران جمهوری اسلامی با برپایی یک حمام خون در زندانهای سراسر کشور، به تامین امنیت مورد دلخواه سرمایه داران غارتگر داخلی و خارجی و مستحکم کردن پایه های نظام دیکتاتوری پرداختند.



در توضیح چگونگی پیشبرد طرح قتل عام زندانیان سیاسی باید یادآوری نمود که سران جمهوری اسلامی با تشکیل یک "هیأت مرگ" مرکب از دژخیمان قسی القلب خویش نظیر ابراهیم رئیسی، معاون دادستان وقت، حسینعلی نیری، حاکم شرع، مصطفی پور محمدی نماینده وزارت اطلاعات در سیاهچال اوین و مرتضی اشراقی، دادستان وقت، در جریان نمایشات چند دقیقه ای به عنوان گویا "دادگاه" دسته دسته از کمونیستها و مبارزین غیر کمونیست را در این بیدادگاه ها به صورت مخفی و غیر علنی و بدون طی کمترین مراحل باصطلاح قانونی نظیر حق دفاع عادلانه و داشتن وکیل و ... به مرگ محکوم کردند.

در تابستان سال ۱۳۶۷ در جریان یک نسل کشی آشکار، در مدت کوتاهی هزاران تن از زندانیان سیاسی کمونیست و مبارز که استخوانبندی آن را نسلی نورسته از گلپای سرخ یعنی نوجوانان پرشوری تشکیل می دادند، در چهارگوشهٔ فلات این سرزمین، با داس جلاد پُرپر شدند، همانها که با هدف محو نظم ظالمانه موجود و ایجاد یک دنیای نوین و عاری از استثمار و بی عدالتی به پا خاسته بودند. رژیم جمهوری اسلامی با ارتکاب به این جنایت، سرکوب سیستماتیک که در سال ۶۰ و در سالهای بعد دهه ۶۰ بدان مبادرت ورزیده بود را به اوج خود رساند و مرزهای تازه ای از سرکوب و خونریزی را درنوردید.

دامنهٔ اعدامها نه تنها خیل اسرای به اصطلاح دادگاه رفته و حکم گرفته ها را در بر گرفت بلکه حتی "ملی کیش" ها و آنها که دوره محکومیت رسمی شان را نیز سپری کرده بودند شامل شد. حتی عده ای از پیشمرگان جنبش خلق کرد که سلاح بر زمین گذارده و از مدتها قبل خود را به رژیم تسلیم کرده و به زندگی عادی خود مشغول بودند در شهرهای کردستان دوباره دستگیر و اعدام شدند. به این ترتیب جمهوری اسلامی "بازسازی" نظام سرمایه داری پس از جنگ را با "پاکسازی" زندانها از مبارزین و انقلابیون و مخالفین خویش آغاز کرد.

در بررسی تاریخی این جنایت نباید اجازه داد تا دو واقعیت مهم از انظار توده ها محو و به فراموشخانه مرتجعین و سازشکاران پرتاب شوند.

اول آنکه در طرحریزی، تأیید و اجرای این جنایت تاریخی تمام باندهای درونی رژیم از باصطلاح "خط امامی" ها گرفته تا "تندرو" و "میانه رو" و غیره همکلام و همدست بودند و اتفاقاً همان دژخیمانی که سالها بعد کوشیدند جمهوری اسلامی ضد خلقی را با پالان "اصلاح طلبی" و "اعتدال" به عنوان یک رژیم متفاوت و مردمی به توده ها قالب کنند (مهره هایی نظیر موسوی و کروبی و خاتمی) چه در دولت و چه در دستگاه های قضایی و اجرایی، برای پیشبرد این کشتار نفرت انگیز و توجیه و پنهان کردن ابعاد آن، نیروهای خط مقدم جبهه دیکتاتوری حاکم بودند.

نکته دوم آنکه این کشتار بی سابقه هیچ گاه نمی توانست بدون تأیید و چشم پوشی قدرتهای امپریالیستی عملی گردد. این حامیان رژیم وابسته جمهوری اسلامی، در آن مقطع بحرانی به رغم جنگ زرگری و حملات تبلیغات پر سر و صدایی که بین آنها و رژیم در جریان بود، با استفاده از تاکتیک لفاظی های شدید دیپلماتیک در حرف، و حفاظت و پشتیبانی از موجودیت رژیم در عمل، امضای خود را زیر پرچم بزرگ نسل کشی کمونیستها و مبارزین آزادیخواه توسط سگان زنجیریشان در ایران گذاردند. آخر، این امپریالیستها می بایست پس از این کشتارها و تضمین "امنیت" در ایران برای خود، با صدور سرمایه و بستن قراردادهای شدیداً سودجویانه با سران رژیم، خود را برای بازسازی خرابی



دیگری در حیات خود در معرض تهدید جنبش های اعتراضی و قیام گرسنگان فرار گرفته و با یک پایگاه اجتماعی هر چه محدود شوند و یک مخالفت فزاینده و قهر آمیز توده ای مواجه است. تا جایی که برای کنترل اوضاع، مجبور به روی کار آوردن یکی از سر جلادان خویش در "هیات مرگ" سال ۶۷ یعنی ریسی دژخیم برای مسند ریاست جمهوری شده است. او همان مهره جلاادی ست که برخی از مهره های خود حکومت از او به عنوان "چهره غضبناک" و "آدمخوار" یاد می کنند و خود پس از انتصاب به مقام ریاست جمهوری با وفاحت شایسته جلادان حاکم تاکید می کند که به جنایات و نقش خویش در قتل عام سال ۶۷ "افتخار" می کند. اما همانطور که تاریخ نشان داد، نه سرکوبهای خونین دهه ۶۰ در کوچه و خیابان ها، نه قتل عام هولناک سال ۶۷ و نه سرکوبهای وحشیانه تمام جنبشهای بزرگ و کوچک اجتماعی که به محض یافتن کمترین روزنه ای جاری شده و زمین را زیر پای مرتجعین حاکم لرزاندند، و نه انتصاب یک "آدمخوار" مزدور، هیچ یک نتوانست و نخواهد توانست تا حکومت سرمایه داران استثمارگر حاکم و رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را تا ابد از زیر ضرب گرسنگان و پایمال شدگان، کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان آگاهی که هر روز بیشتر در صدد ادامه راه نیمه کاره پدران و مادران جانباخته خویش در دهه ۶۰ هستند، حفظ نماید.

در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی، در شرایطی که چهار گوشه کشور ما صحنه اعتصابات کارگری، اعتراضات زحمتکشان و شورشهای گرسنگان برای برافکندن رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و دژخیمان کاربدست آن است، بر "مردگان خویش" در دهه ۶۰ که "عاشقترین زندگان" بودند، درود می فرستیم و بهترین راه دادخواهی مردمی و جلوگیری از پایمال شدن خون آنان را تداوم مبارزه برای یک انقلاب اجتماعی می دانیم که در آن با از بین رفتن ضرورت استثمار و سرکوب نیازی به وجود هیچ چوبه دار و میدان تیر و زندان و سپاهچالی در جامعه نباشد. با مادران و پدران، خواهران و برادران و همسران و فرزندان دلسوخته عزیزی که در قتل عام سال ۶۷ جان باختند همصدا می شویم و فریاد می زنیم "نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم، با انقلاب علیه استثمارگران در هم می شکنیم بساط دار و شکنجه را!"

**جاودان باد خاطره سترگ جانباختگان قتل عام سال ۶۷!**  
**نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی،**  
**قاتل کارگران و خلفهای تحت ستم ایران!**  
**نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم، با انقلاب علیه**  
**استثمارگران،**

**در هم می شکنیم بساط دار و شکنجه را!**  
**زنده باد انقلاب! پیروز باد سوسیالیسم!**

**چریکهای فدایی خلق ایران**  
**۲۲ شهریور ۱۴۰۰ برابر با ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۱**



های جنگ آماده می کردند. بیهوده نبود که رسانه های آنها در آن مقاطع برغم به راه انداختن یک حمام خون در ایران توسط مقامات جمهوری اسلامی، عوامفریبانه از وجود یک جناح "معتدل" و "واقع بین" در حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی به سردمداری رفسنجانی جنایتکار و در حمایت از او برای رسیدن به پست ریاست جمهوری، سنگ تمام گذاشتند.

بدون شک کشتار سال ۶۷ را می توان از جوانب مختلفی بررسی کرد اما در این شکی نیست که یکی از جنبه ها و نتایج چشمگیر قتل عام سال ۶۷ این بود که جمهوری اسلامی با ارتکاب به این جنایت دهشتناک، نسلی از کادرهای نوجوان و جوان جنبش که با الهام از نظرات و تجارب مبارزین دوران ستمشاهی و بویژه چریکهای فدایی خلق ایران آموزش یافته و در سالهای ۵۶-۵۷ در جریان انقلاب آبدیده و با تجربه شده و می توانستند نقش سازماندهی و رهبری جنبشهای اعتراضی را بازی کنند را برای پیشگیری از وقوع چنین سناریویی در آینده، از صحنه مبارزه طبقاتی به طور فیزیکی حذف کرد. دیکتاتوری حاکم با تعرض به نیروهای انقلابی و کشتار آنها، ضربه بسیار بزرگی به نیروهای آگاه جامعه و عامل ذهنی انقلاب مردم زد. ضربه دردناکی که نتایج آن تا سالها بر پیکر جنبش رهایی بخش مردم ما باقی ماند و عواقب آن در شکل غیبت نیروها و تشکل های آگاه و رهبری کننده در صحنه قیامها و شورشهای توده ای چهار دهه اخیر منعکس شد.

جدا از حذف فیزیکی نیروهای انقلابی از صحنه، طبقه حاکم یعنی سرمایه داران وابسته و رژیم مدافع آنان یعنی جمهوری اسلامی کوشیدند تا با قتل عام سال ۶۷ پیام ضد خلقی مهمی را به توده های تحت ستم و به جان آمده در جامعه برسانند مبنی بر این که هر گونه مبارزه و کوشش برای انقلاب و تغییر مناسبات استثمارگرانه و ارتجاعی حاکم عاقبتی جز مرگ و نیستی برای آنان در بر نخواهد داشت. دیکتاتوری حاکم با این کشتار کوشید تا زنجیرهای استثمار و بندگی را بر دست و پای مردم ما محکمتر نموده و با نهادینه کردن فضای خفقان و سرکوب، سکوت قبرستانی را بر جامعه تحت سلطه ما حاکم گرداند. البته او در این کار موفق نشد و جوشش های توده ای در سالهای اولیه دهه ۷۰ این آرزوی عبث حاکمان جنایتکار را خیلی زود بر باد داد. در اوج دوره زمامداری رفسنجانی جنایتکار و برنامه های موسوم به ایجاد "زاین اسلامی"، و در اوج تبلیغات امپریالیستها و مرتجعین در حمایت از رفسنجانی و کل رژیم جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم گویا "معتدل" و "میان راه" و "مردمی"، زحمتکشان در شهرهای مشهد، اراک، زاهدان، قزوین، اصفهان و اسلامشهر و ... به خیابانها ریختند و با فریادهای "مرگ بر جمهوری اسلامی" و با نثار خون خود در جریان شورشهایشان بار دیگر چهره رژیم جمهوری اسلامی این دشمن شناخته شده توده ها و قاتل هزاران تن از بهترین فرزندان مردم ایران را افشاء کردند.

شورشهای بزرگ توده ای در سالهای اولیه دهه هفتاد، پژواک فریاد "نه" اسرای جنبش انقلابی مردم ما در سپاهچالهای جمهوری اسلامی و در میداین اعدام، به جمهوری اسلامی بود. مبارزه برای نابودی نظام ضد خلقی جمهوری اسلامی، در طول چند دهه بعد از کشتار زندانیان سیاسی تا امروز ادامه یافته است. این مبارزات اگر چه هر بار با گلوله و زندان و اعدام و قهر ضد انقلابی پاسخ گرفته است، اما منجر به رسوایی و افشای چهره سیاه این رژیم و تمام حامیان آشکار و پنهان آن گشته و اوج بی پایگی جمهوری اسلامی را به قضاوت جهانیان گذارده است.

امروز، روند پوسیدگی و وضعیت بحرانی جمهوری اسلامی به جایی رسیده است که این رژیم دزد و غارتگر بیش از هر زمان

**جاودان باد خاطره تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم!**

ارزش آنها را می داند! لذا پرسیدم چه مطالبی از این نشریه توجه شما را جلب کرده که چنین نظری دارید؟ بی هیچ تعللی پاسخ داد. من با این نشریه آشنا هستم قبلاً هم شماره هائی از آن دستم رسیده و خوانده ام. در این هنگام من داشتم در ذهن خود جستجو می کردم که بینم لهجه او به کدام منطقه ایران می خورد، ولی او گوئی که فکر مرا خوانده باشد با صمیمیت و صفای خاصی گفت من اهل افغانستان هستم، کشور من اکنون تحت اشغال امپریالیسم آمریکا قرار گرفته و در این نشریه مطالب خوب و درستی در این مورد هست، البته مطالب دیگرش هم مقبول من است. از این که با یک فرد سیاسی افغان آنهم مشتاق برای خواندن مطالب پیام فدائی صحبت می کردم خوشحال بودم. صحبت کنان با هم به گوشه دیگر از آن محل رفتیم. من از موضع خودم در مورد امپریالیسم آمریکا به او گفتم و صحبت ما در مورد شرایط افغانستان بعد از اشغال آمریکا ادامه یافت. درد مشترک، شناخت از دشمن مشترک و مواضع راستین ضد امپریالیستی هر دوی ما و نگرش به مسائل از زوایائی که با هر اظهار نظر او یا من نزدیکی و همسانی هائی را آشکار می ساخت، ما را به ادامه صحبت ترغیب می نمود و ما را به هم نزدیک و نزدیکتر می کرد.

صحبت ما با هم به قول معروف آنقدر شکفت و گل انداخت که پایان نمی یافت، به طوری که حتی متوجه نبودیم که جلسه دارد شروع می شود و جمعیت به داخل سالن برگزاری مراسم می روند. حتی وقتی متوجه این موضوع شدیم باز صحبت ما قطع نشد. با هم داخل سالن شدیم و جائی در ردیف آخر پیدا کردیم و نشستیم. رفیق افغان هنوز مشتاق صحبت کردن بود و من با کلمات کوتاه به او پاسخ می دادم چرا که جلسه دیگر شروع شده بود. تنها در اینجا ما به سختی برای رعایت نظم جلسه از صحبت کردن باز ایستادیم.

سخنران جلسه رفیق چنگیز قبادی فر بود که از طرف چریکهای فدائی خلق صحبت می کرد. اتفاقاً او در صحبت خود تحلیلی ارائه داد که با فاکت های عینی غیرقابل انکار در رابطه با نقش امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه همراه بود. رفیق توخی از این سخنرانی بسیار خوشش آمد و دلشاد بود. او در فرصتی که برای استراحت به بیرون از سالن سخنرانی آمدم مرتب می گفت از رفیق چنگیز متشکرم و با بیان قدردانی خود از این رفیق سخنران اضافه کرد که او اوضاع را خیلی درست و دقیق توضیح داد. پایان جلسه رسید و ما بی آن که خود دقیقاً متوجه باشیم که چه واقعیت هائی ما را به هم نزدیک ساخته و حتی بی آن که از سابقه مبارزاتی هم اطلاعی داشته باشیم رفقای صمیمی هم شده بودیم. با همین احساس بود که



یاد سیاهکل در تورنتو کانادا برگزار می شد که من نیز برای شرکت در آن مراسم به آنجا رفته بودم. آن روز با ماشین رفقای برگزار کننده مراسم به محل مراسم رفتیم. اما به خاطر آن که کسی متوجه ارتباط من با این رفقا نشود، بنا به قراری که گذاشته بودیم آنها از همانجا برای انجام کارهای اولیه آماده کردن سالن سخنرانی و کارهای مربوطه دیگر رفتند و من به تنهائی به محل برگزاری مراسم وارد شدم. هنوز مدتی برای آغاز مراسم مانده بود. جمعیتی در آن محل بودند و مرتب بر تعداد آنها افزوده می شد. همین طور که دور و برم را نگاه می کردم توجهم به گوشه ای در آن محل جلب شد که میز در آنجا بود و کتاب ها و نشریاتی روی آن چیده شده بود. در این هنگام چشمم به دختر نوجوان دو تن از رفقا (بابک و سهیلا) افتاد که برای یاری به پدر و مادر مبارزش پشت آن میز ایستاده بود. او با روحیه بشاش و دوست داشتنی اش داشت با افرادی که دور آن میز بودند صحبت می کرد. به آن میز کتاب نزدیک شدم و در همان حال که با او به قول معروف خوش و بش می کردم متوجه مرد بلند قد نه چندان جوان (حدوداً میانسال) شدم و دیدم که او نشریات پیام فدائی (ارگان سیاسی-تئوریک چریکهای فدائی خلق ایران) را در دست گرفته و با اشتیاق به مطالبش نگاه می کند. بعد وی از آن دختر نوجوان پرسید که آیا می تواند نسخه ای از شماره های پیام فدائی را برای خود بر دارد و با دریافت پاسخ مثبت آن دختر نوجوان خوشرو، دیدم که او سر ساکی که با خود داشت را باز کرد و پیام فدائی ها را که تعدادشان زیاد هم بود در آن ساک گذاشت.

من که متوجه بودم که او با چه اشتیاقی مطالب آن نشریه را از نظر می گذراند، با حالت تعجب از او پرسیدم که شما واقعا همه اینها را می خوانید؟ نگاهی به صورتم انداخت و با اطمینان گفت حتماً، تازه به گنجی رسیده ام. با این پاسخ بیشتر از قبل کنجکاو شده بودم و پیش خود می گفتم او کیست که اهمیت مطالب پیام فدائی ها را درک کرده و قدر و

از زمانی که مردمان همدرد ما در افغانستان با توطئه جدید امپریالیسم آمریکا مواجه شده اند که دستگاه دولتی و ارتش خود ساخته در این کشور را تماماً در اختیار مزدوران وحشی بنیادگرای اسلامی خود، طالبان قرار داد، چهره توده ها و به خصوص زنان تحت ستم افغان لحظه ای از مقابل چشمانم کنار نمی روند. در همین حال به یاد انسان های مبارز افغان هستم و در این میان قامت استوار و چهره متین و مصمم مبارزاتی رفیق کبیر توخی در مقابل چشمانم ظاهر می شود. دومین سالگرد درگذشت کبیر توخی فرا رسیده است و من یادداشت زیر را در گرامی داشت یاد عزیز او به مثابه یک رفیق مبارز کمونیست افغان می نویسم.

هنگامی که اولین بار او را دیدم امپریالیسم آمریکا مستقیماً افغانستان را اشغال کرده بود و او با اندوهی عمیق در دل اما با آوائی قاطع، از ضرورت مبارزه و بیرون کردن اشغالگران از کشور خود و با اطمینان از این که در آخر پیروزی از آن خلق افغانستان خواهد بود سخن می گفت.

رفیق کبیر توخی یکی از مبارزین کمونیست افغان بود که در راه مبارزه برای سعادت و آزادی مردم تحت ستم و دربند خویش ۸ سال از زندگی خود را در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی سابق، در زندان به قول خود وی "مخوف" پلچرخ گذرانده بود و در این مدت همسر وی رحیمه توخی که یکی از شعرای انقلابی افغانستان می باشد علیرغم تحمل سختی های بسیار یاور و پشتیبان وی بوده است. کبیر توخی خاطرات خود از زندان پلچرخ را در ۴ جلد کتاب تنظیم نموده که در سایت سیاهکل (سایت چریکهای فدائی خلق ایران) نیز قابل دسترسی است. رفیق توخی در ضمن یک شاعر انقلابی بود و دفتر شعرهائی نیز از او به جا مانده است.

نمی دانم زمستان کدام سال بود، در هر حال ماه بهمن بود و مراسم گرامی داشت

چندین چهره عوض کرد در آنجا به سان جادوگر زشت خوی افسانه ها.

\*

به خلقهای رزمنده دیار همسایه، افغانستان،

آنجا که ارباب جای غلامش را خود گرفت و ارتجاع سیاه طالبان

مغلوب ساکنین بی روح خانه ابیض شد

\*

افغانستان،

آنجا که جادوگر که رنگ به چهره نداشت

های و هوی ورودش را پیشاپیش

با سهمناک غرشی در آمیخت

غرشی از آوار ریختگی یادگارهای شرق

کهن (\*)

و تباهی از حد گذشت.

\*

به خلقهای آزاده افغان،

به خلقهای رزمنده ای که هنوز

با دردی از عبور لحظه های اضطراب ها و ظلمت ها

از میان ویرانه های جای

جای خونین میهن شان

"درد مشترک" را فریاد می زنند

و آزادی را، عشق را

و باید انسان گونه زیستن را

تکرار

تکرار

می کنند.

\*

به آزاده هائی که هنوز

ندای آزادی سر می دهند

از میان ویرانه های جای

جای خونین میهن شان

\*

هزاران درود

هزاران درود بر این خلقهای مبارز باد

درود بر آزاده های دلاور افغان باد!

\*

\*

(\*) اشاره به مجسمه های عظیم بودا که

نابود سازی آنها به دست طالبان در

خدمت موجه جلوه دادن لشکر کشی به

اصطلاح دنیای تمدن به افغانستان قرار

گرفت .

اشرف دهقانی

۸ شهریور ۱۴۰۰ - ۲۰ آگوست ۲۰۲۱

فدائی خلق در تورتو حضور داشت و پای ثابت حرکت های مبارزاتی بود. رفیق توخی حتی زمانی که مجبور بود روی صندلی چرخدار بنشیند در صف برپا کنندگان تظاهرات در تورتو بود و نشسته بر همان صندلی چرخدار با پرچم و پلاکاردهای چریکهای فدائی خلق در دست، شعارهای تظاهرات را فریاد می زد. به حق باید گفت که رفیق کبیر توخی به مثابه یک انسان کمونیست و انقلابی وفادار به انترناسیونالیسم پرولتری به نوبه خود به امر تحکیم همبستگی انقلابی بین خلقهای ایران و افغانستان خدمت می کرد و نمایانگر این ضرورت اجتناب ناپذیر بود.

در سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) رفیق توخی که مشغول انتشار دفتر شعری از خود به نام "عبور لحظه ها" با نام پ.رتبیل (کبیر توخی) بود پیغام داده بود که من اگر مایل بودم مطلبی برای آن دفتر شعر بنویسم. آنچه در زیر می آید در اجابت آن درخواست نوشته شده است:

"عبور لحظه ها" با زبان شعر، ستمکاران در افغانستان را به تصویر کشیده است، چه ماردوش ضحاک باشند، چه ساطور به دستان جلاد و چه تهی مغزان سنگسار چی. "عبور لحظه ها" از مبارزه خلقهای آزاده افغان گفته است و از انسان های آزاده ای که نه دمی از مبارزه با ستم و ظلمت باز می ماند و نه امید به آینده روشن را از دست وا می نهند. با ایمان به پیروزی خلقهای آزاده افغانستان بر دشمنانشان که دشمنان همه ما هستند، قطعه زیر را به دفتر "عبور لحظه ها" از شاعر گرامی، پ. رتبیل تقدیم می کنم.

به خلقهای آزاده افغان

به آزاده هائی که هنوز

از عبور لحظه های ظلمانی

جانکاه دردی نشسته بر جان دارند

و لیک هنوز

آزادی را، عشق را

و باید انسان گونه زیستن را

فریاد سر می دهند

از میان ویرانه های جای جای

خونین میهن شان.

\*

فریاد سر می دهند

از سرزمینی که ارتجاع

در چندین سال تهاجم ویرانگرش

توخی از من خواست که اگر به کتاب امپریو کریتیسیم لنین دسترسی داشته باشم آن کتاب را در اختیار وی بگذارم چون تا کنون هر تلاشی کرده نتوانسته آن کتاب را پیدا کند. در این هنگام گوئی او به یاد آورد که حتی اسم مرا هم نمی داند و اسم خودش را هم به من نگفته است. سریع گفت اسم من کبیر توخی است، از رفقای برگزار کننده مراسم، رفیق بابک مرا می شناسد. بعد او اسم مرا پرسید و من که تا حدی غافلگیر شده بودم اسم بهار از ذهنم گذشت و به او گفتم اسمم بهار است.

تصمیم گرفتم حتما کتاب امپریو کریتیسیم لنین را پیدا کرده و به او برسانم. به رفیقی در کانادا که احتمال می دادم آن کتاب را داشته باشد تلفن کردم و خواستم را با او مطرح کردم و آن رفیق که کتاب را داشت بی دریغ آن را در اختیار من گذاشت. پس از رفتن من از کانادا، کتاب به دست توخی رسیده بود... مدتی نگذشته بود که عکس هائی از توخی در تظاهراتی که فعالین چریکهای فدائی خلق در تورتو بر پا می کردند را دیدم که بیانگر تحکیم رابطه او با آن رفقا بود. در سفر بعدیم به کانادا با جمعی از رفقا به دیدن او و رحیمه به خانه شان رفتم و در آنجا متوجه شدم که او دیگر مرا با هویت واقعی ام می شناسد و دانسته است که طرف صحبت او در آن مراسم گرمی داشت یاد سیاهکل چه کسی بوده است، با این حال در این دیدار او مرا رفیق بهار صدا می کرد. در همانجا توخی از این که من کتابی که مدتها او در جستجویش بود را به دست او رسانده بودم با ابراز خوشحالی سپاسگزاری کرد.

رفیق توخی با درک ضرورت مبارزه علیه امپریالیسم و مزدوران کارگزارش در خاورمیانه، همواره در تظاهرات فعالین چریکهای فدائی خلق در تورتو علیه رژیم جمهوری اسلامی شرکت می کرد. او مبارزه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم بر ایران را وظیفه مبارزاتی و انترناسیونالیستی خود می دانست و به همین خاطر از رفقائی بود که در هر آکسیون مبارزاتی افشاگرانه علیه دشمنان مشترک توده های تحت ستم ایران و افغانستان در کنار فعالین چریکهای

## ملاحظات در باره رشد سرمایه داری ... از صفحه ۲۲

سرمایه گذاران خارجی بود و به آنها اطمینان میداد که رژیم دیکتاتوری و ضدکارگری چین در استفاده از دستگاه سرکوب دولتی علیه ناآرامیهای آینده طبقه کارگر درنگ نخواهد کرد. با این حال، رشد اقتصادی چین و تغییر توازن نیرو در اردوگاه امپریالیستها به طور طبیعی این کشور را در رودرویی با نظم جهانی تحت سلطه امپریالیسم آمریکا نیز قرار داده است. آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی، تا زمانی که گسترش اقتصادی چین سلطه آنها را به چالش نکشد، بهره وری از سود های سرشار حاصل از نیروی کار ارزان چین را ادامه خواهند داد. اما، نیاز چین به منابع عظیم انرژی، مواد اولیه، بازارهای جدید، و رشد آن در صنایع پیشرفته مدرن، ممکن است ضرباتی به منافع اقتصادی-سیاسی امپریالیسم آمریکا وارد کند. از این جهت است که امپریالیسم آمریکا در تلاش برای حفظ سلطه جهانی در حال تضعیف خود، برای مقابله با چین از روشهای اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی استفاده کرده و خواهد کرد. رشد روز افزون امپریالیسم چین در چند دهه اخیر و تعارضات طبیعی اش با امپریالیسم آمریکا که حتی به جنگ تجاری بین دو قدرت منجر شده است بطور عینی احتمال خطرات بزرگی را در جهان سبب شده است تجربه نشان داده که طبقه کارگر آگاه جهان تنها نیرویی است که به خاطر ماهیت طبقاتی خویش قادر است علیه جنگ افروزیهای امپریالیست های قدیمی تر و امپریالیسم نوظهور چین به پا خیزد و دنیایی نو دراندازد.

سپهلا- تیرماه ۱۴۰۰

زیرنویس:

(۸) گزارش روبتر در ۶ مارچ ۲۰۱۷



## ملاحظات در باره رشد سرمایه داری در چین (بخش پایانی)



بیش از سیصد هزار پرسنل دارد که توانایی آنها و پیشرفته ترین تکنولوژی نظامی اشان، آنها را بیش از هر کشور دیگری قادر به انجام جنگهای تهاجمی کرده است. (۸) هواپیماهای مسلح و بدون سرنشین چینی یکی دیگر از برتریهای نظامی آن را تشکیل میدهند. این هواپیماها به خاورمیانه نیز صادر شده اند و در عملیات نظامی ارتش های عربستان سعودی و عراق نقش داشته اند.

چین در حال پیشی گرفتن از آمریکا در تولید هواپیماهای بدون سرنشین "گله ای" است، هواپیماهای نظامی بدون سرنشین کوچکی که در گروه های بزرگ و به طور همزمان عمل می کنند. نیروی دریایی چین نیز در حال گسترش سریع و فوق العاده ای است. کسانی که چین را امپریالیست میدانند، معتقدند که ارتش این کشور بسیار عقب مانده تر از آمریکا است و "حمله کشتیهای چین به کشتیهای ماهیگیری فیلیپین یا ویتنام که وارد آبهای چین شده اند، دلیلی بر امپریالیست بودن چین و هم ردیف بودن آن با امپریالیسم آمریکا نیست". این که علیرغم پیشرفتهای سریع ارتش چین، هنوز ارتش آمریکا بزرگتر از ارتش چین است، کاملا درست است. اما از این موضوع نمیتوان نتیجه گرفت که چین امپریالیست نیست. به عنوان مثال، ارتش ایتالیا در طول جنگ جهانی اول از نیروهای آلمانی شکست خورد و در جنگ جهانی دوم نیز توسط ارتش انگلیس متلاشی شد و بسیاری شکستهای نظامی دیگر نیز داشت. اما نمیتوان از این امر نتیجه گرفت که ایتالیا در آن دوره یک کشور امپریالیستی نبود.

از آنچه که گفته شد، میتوان نتیجه گرفت که چین بزرگترین اقتصاد جهان از نظر قدرت خرید است. این کشور از نظر تعداد و قدرت شرکتهای انحصاری غول پیکر، در رده دوم پس از آمریکا و بسیار بالاتر از دیگر قدرتهای امپریالیستی قرار دارد.

بانک های چین بزرگترین و سودآورترین بانک ها در جهان هستند و از نظر صدور سرمایه در رتبه سوم یا دوم جهان قرار دارند. این کشور به طور فزاینده ای در حال افزایش فناوری پیشرفته و سایر بخشهای صنعتی است. سرمایه گذاری های چین در بازارهای سراسر جهان، بویژه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم روز به روز گسترده شده و در استخراج مواد معدنی و اولیه آفریقا و صدور کالاهای مصرفی به آن، و همچنین استفاده فزاینده از آن قاره به عنوان منبع نیروی کار فوق ارزان، عظیم ترین سهم را نسبت به امپریالیستهای دیگر دارد. اما فعالیتهای امپریالیستی چین محدود به آفریقا نیست. چین در پی بحران اقتصادی اروپا، در مقیاس وسیعی وارد اروپا شد و علاوه بر افزایش سرمایه هایش در فرانسه، آلمان و انگلیس، سرمایه گذاریهای

**برای گشیت در سواحل یمن و سومالی تأمین می کند. گشیت های ضد دزد دریایی در اطراف سومالی که چین در آن مشارکت دارد، پاسخ به مشکلی است که تا حد زیادی به دلیل فقر شدید ماهیگیران سومالیایی ناشی از ماهیگیری غیرقانونی در آب های سومالی آغاز شد. ناوگان ماهیگیری چین که ده برابر ناوگان آمریکایی است و بزرگترین صادرکننده ماهی در جهان است، همراه با ماهیگیران آمریکایی، اروپایی و سایر کشورها، نقش بسزایی در نابود کردن زندگی ماهیگیران منطقه داشته است. چین در حال تأسیس بیش از ۱۸ پایگاه های نظامی دیگر در آفریقا (از جمله یامبیا، نجره، کنیا، ماداگاسکار، تانزانیا و آنگولا) است.**

چین یکی از بزرگترین ارتشهای جهان و دومین بودجه نظامی جهان (پس از آمریکا) را دارد که به طور فزاینده ای در تلاش است تا از آن برای پیشبرد منافع خود در مقیاس جهانی استفاده کند. ممکن است این سوال پیش بیاید که استحکام قدرت نظامی برای یک کشور سوسیالیستی نیز ضرورت دارد و دلیلی برای امپریالیست بودن چین نیست. در پاسخ به این سوال باید گفت که ما در مورد قدرت نظامی دفاعی که امری ضروری است، صحبت نمیکنیم. در مورد ارتش امپریالیستی چین صحبت میکنیم که نقش تعرضی دارد نه دفاع. نیروی هوایی چین که سومین نیروی هوایی بزرگ جهان است، به طور فزاینده ای برای اقدامات تهاجمی در خارج از کشور آماده می شود. این نیرو که در اواسط و اواخر قرن بیستم نقشی دفاعی داشت، امروز چند هزار جنگنده مدرن و بمب افکن و موشکهای دوربرد و مدرن و

چین زیرساخت های گسترده و مجتمع های تولیدی گسترده ای در داخل اتیوپی ایجاد کرده و بسیاری از کارخانجات خود را به اتیوپی منتقل کرده که در آنها از نیروی کار فوق ارزان اتیوپی استفاده میکند. به عنوان مثال هزاران کارگر اتیوپیایی (که قرار است تعدادشان تا سال ۲۰۲۵ به بیش از ۵۰ هزار نفر برسد) در کارخانه کفش چینی "هوجیان" در شیفت های ۱۲ ساعته با دستمزدهای زیر خط فقر (یک پنجم دستمزد کارگر چینی) کار میکنند، و دیوارهای کارخانه با شعارهای تبلیغاتی ای پوشیده شده اند که آنها را به "کسب افتخار برای کشورشان" و "اطاعت از کارفرما" تشویق می کنند. سرمایه داران آمریکایی نیز در بهره برداری از نیروی کار ارزان اتیوپی با چینی ها رقابت میکنند. آمریکا قبل از سال ۲۰۱۳ با اتیوپی بیشتر به دلیل نقش نظامی اش در سومالی مرتبط بود، اما اکنون شرکت های آمریکایی میلیاردها دلار در اتیوپی سرمایه گذاری کرده اند. با افزایش منافع اقتصادی چین در آفریقا، حضور نظامی آن در این قاره نیز گسترش یافته است. چین در مقایسه با کشورهای دیگر، بیشترین نیرو را در نیروهای "صلح" سازمان ملل دارد. طبق اطلاعیه مطبوعاتی رسانه های دولتی چین، وظیفه اصلی "نیروهای حافظ صلح" چینی "همکاری با نهادها و سازمان های چینی در کشور محل اقامت برای محافظت از منافع قانونی مردم و شرکت های چینی است."

**به عنوان مثال، بیش از ۲۴۰۰ سرباز چینی در آفریقا حضور دارند. چین اولین پایگاه نظامی دائمی خود را در خارج از کشور در سال ۲۰۱۷ در جیبوتی افتتاح کرد، که علاوه بر پیشینانی از "عملیات صلح" چین در آفریقا، نیاز های نیروی دریایی چین را**

کارگر و زحمتکشان آغاز شد. طبقه سرمایه دار تازه ظهور کرده تلاش میکرد که این فرایند را با توهّمات و ادعاهای شبه-تئوریک توجیه کند. به عنوان مثال گفته میشد که چین میتواند با ایجاد مناطق سرمایه داری در داخل چین در قالب "مناطق ویژه اقتصادی" از موانع ذاتی ایجاد سوسیالیسم در یک کشور منزوی، عبور کند.

رفاه و برابری اقتصادی-اجتماعی که پس از پیروزی انقلاب در سراسر کشور برقرار شده بود، اکنون برجسته شده و کارگران و زحمتکشان قادر به تأمین هزینه های درمان، مراقبت از کودکان و تحصیل و سایر خدمات اجتماعی نیستند. با آزادی ای که طبقه سرمایه دار برای استثمار طبقه کارگر به دست آورده، آسیب های اجتماعی که تا حد زیادی توسط انقلاب از بین رفته بود، مانند اعتیاد، فحشاء و بردگی و ... غیره، دوباره به جامعه بازگشته است. این کشور که پس از انقلاب به یکی از برابریترین کشورهای جهان از نظر اقتصادی-سیاسی-اجتماعی تبدیل شده بود، به تدریج به یکی از نابرابریترین کشورهای جهان تبدیل شده است. رشد اقتصادی حیرت انگیز چین در سه دهه گذشته با ستم و نابرابری های اقتصادی-اجتماعی سرسام آور، تمرکز ثروتهای نجومی در دست تعدادی انگشت شمار از میلیاردرها با استثمار وحشیانه صدها میلیون کارگر و دهقان که در فقر و فلاکت دست و پا زده و برای بقا تلاش میکنند، همراه بوده است. سیستم اقتصادی-سیاسی موجود در چین، یعنی دیکتاتوری طبقه سرمایه دار حاکم، بازارهای سهام قدرتمند، سرمایه گذاریهای خارجی نجومی و ستم طبقاتی و سرکوب طبقه کارگر در داخل و خارج و تبدیل همه چیز از جمله کار مزدی به کالا و ... غیره، که طبقه حاکم بر آن کشور و پیروان آن در جهان آن را "سوسیالیسم با خصوصیات چینی" می نامند، در واقع خصوصیات بارز و تمام عیار یک قدرت امپریالیستی هستند.

نباید فراموش کرد که ظهور چین به عنوان یک غول صنعتی که امروز دومین اقتصاد بزرگ جهان به شمار می آید، نه معرف شکوفایی جدید سرمایه داری است و نه محصول قدرت ذاتی اقتصاد چین. رشد سریع اقتصادی چین نتیجه تاراج منابع طبیعی و دسترنج نیروی کار ارزان آن کشور توسط سرمایه داری جهانی و همدستهای داخلی آنها و تلاش آنها برای غلبه بر سقوط نرخ سود سرمایه بود. سرازیر شدن سرمایه های خارجی به چین، با استفاده از دستاوردهای انقلاب چین، یعنی زیرساخت های اقتصادی-صنعتی و نیروی کار ماهر، تسهیل شد. سرکوب وحشیانه مخالفین، تضمینی برای

المللی و ویژه در مناطق اطراف چین افزایش کم سابقه ای یابد.

برای درک چگونگی و چرایی ظهور مجدد سرمایه داری در چین و تبدیل شدن آن به امپریالیسم، لازم است که در فرصتهای مناسب تر به بررسی ریشه های اقتصادی-سیاسی-تاریخی آن پرداخته شود. این امر میتواند برای تجربه اندوزی سیاسی و نظری طبقه کارگر انقلابی در امر مبارزه برای دستیابی به سوسیالیسم مفید باشد. اما در اینجا به اختصار به آن دلایل اشاره میشود. پیروزی انقلاب ضدامپریالیستی طبقه کارگر و توده های مردم چین، انقلابی که به یک قرن انقیاد امپریالیستی خلقهای آن کشور پایان داد، یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ جهان بود. امپریالیسم جهانی پس از ویرانی اروپا و آسیا در جنگ جهانی دوم، کوشش فراوانی میکرد که ثبات مجددی برای سیستم سرمایه داری ایجاد کند، اما پیروزی انقلاب چین ضربه دیگری به آن وارد کرد. دولت آمریکا که در جریان جنگ دوم جهانی با ژاپن جنگیده بود و در چین از چنانچک پشتیبانی می کرد در تلاش برای سوءاستفاده هر چه بیشتر از نیروی کار ارزان چین و بازارها و منابع و فرصتهای گسترده سرمایه گذاری در آن کشور بود، با پیروزی انقلاب چین، نتوانست در آن زمان به اهدافی برسد که به دنبالش بود.

انقلاب چین بیانگر آرمان صدها میلیون کارگر، دهقان، جوان و روشنفکر بود که پس از چندین دهه جنگ و آشفتگی اجتماعی و رنجهای ناشی از حکومت دیکتاتوری، برای دستیابی به آزادی و امنیت و ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک خود مبارزه میکردند. نیروهای آگاه خلق چین، بخصوص طبقه کارگر که هنوز به سنت های سوسیالیستی نشأت گرفته از تشکیل حزب کمونیست در سال ۱۹۲۱ و تحولات انقلابی متعاقب آن پایبند بود، فداکاری های بزرگی در مبارزه با امپریالیسم (و نیروهای وابسته به آن در داخل کشور) از خود نشان دادند و بسیاری از آنها جان خود را در این مبارزه فدا کردند. اما پس از مدتی، با نفوذ اپورتونیسیم در حزب کمونیست چین و تغییر ماهیت این حزب، به تدریج پروسه رشد سرمایه داری و استثمار نیروی کار ارزان در دستور کار قرار گرفت. خصوصی سازیها با تقسیم مزارع اشتراکی به مزارع کوچک شخصی شروع شد و سیستم مالکیت خصوصی به مثابه جهت گیری اقتصادی نظام احیا گردید. تعداد زیادی از کارخانه ها و شرکتهای صنعتی دولتی به سرمایه داران فروخته شدند. دولت کارگری در نتیجه این روند خصوصی سازیها برچیده شد و بوروکراتهای حاکم بر حزب، خود را به عنوان یک طبقه جدید سرمایه دار حاکم تثبیت کردند. با همدستی طبقه سرمایه دار چین با امپریالیسم آمریکا، بازارهای چین به روی سرمایه های امپریالیستی گشوده شدند. بهره برداری مستقیم از دسترنج طبقه

سودآوری را نیز در کشورهایمانند یونان، ایتالیا، مجارستان و پرتغال انجام داد. زرادخانه ارتش چین به طور فزاینده ای برای دفاع از منافع اقتصادی آن کشور در اقصی نقاط جهان گسترش یافته و مستقر شده اند. علاوه بر این، ارتشهای کشورهای چین که با چین روابط نزدیک سیاسی-اقتصادی ایجاد کرده (به عنوان مثال ارتش پاکستان و میانمار و احتمالاً در آینده سپاه پاسداران جمهوری اسلامی با توجه به سند توافقنامه ۲۵ ساله) به صورت نیابتی (به عنوان مثال با سرکوب کارگران ناراضی تحت سلطه سرمایه داران چینی) از منافع چین در این کشورها حمایت میکنند. با همه این احوال، موفقیت جهانی چین نقاط ضعف قابل توجهی نیز دارد. اقتصاد داخلی آن دچار بحرانهای ذاتی سیستم سرمایه داری است و طبقه حاکم تلاش میکند که از طریق تشدید سرمایه گذاری های خارجی با این بحرانها مقابله کند.

ضعف نظامی و دیپلماتیک چین نسبت به آمریکا، وادارش کرده تا در مناطقی مانند پاکستان (که با چشم انداز فروپاشی اقتصادی یا نظامی روبرو است که ممکن است منجر به خسارات بزرگی برای چین شود) به سرمایه گذاری های ریسکی و پرخطر دست بزند. به عنوان مثال چین اخیراً نیز متحمل خسارات زیادی در اثر سرمایه گذاری در صنعت نفت لیبی شد. علاوه بر این، چین اغلب مجبور به پرداخت حق العمل برای دسترسی به سرمایه گذاری در حوزه های نفوذ قدرتهای امپریالیستی دیگر است، و حتی گاهی اوقات سرمایه گذاری هایش بلوکه و مسدود میشوند. جاه طلبی های عظیم سیاسی در پروژه هایی مانند "کمربند و راه"، و گسترش و نوسازی ظرفیت نظامی به قصد مداخله بین المللی، نشان دهنده گرایش طبقه حاکم بر چین به مقاومت در مقابل این محدودیت ها و حق العمل ها و تن ندادن به آنها است.

واقعیت این است که موءلفه های نظم امپریالیستی، منجمد و غیرقابل تغییر نیستند و تعادل نیروها با گذشت زمان تغییر می کند و پتانسیل ظهور قدرت های امپریالیستی جدید یا تضعیف قدرت های پیشین، وجود دارد. همانطور که زمانی انگلستان قدرت فائقه جهانی بود و بعد آمریکا جای آنرا گرفت. چین به وضوح یک قدرت امپریالیستی قابل توجه است و احتمال درگیری میان چین و سایر قدرتهای امپریالیستی (خواه به صورت جنگ های نیابتی و یا به شکل درگیری های مستقیم) خطری جدی است. درک همین واقعیت و خطرات ناشی از آن توسط دولت آمریکا باعث شده تا ثقل استراتژی امپریالیسم آمریکا از دوره اوپاما رسما از خاورمیانه به سوی کشورهای اقیانوسیه و چین متوجه گردد و به همین خاطر تنش های بین آمریکا و چین در سطح بین



## هلند: به یاد جانباختگان قتل عام زندانیان سیاسی

در دهه ۶۰



با فرا رسیدن سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی، کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران - هلند که فعالین چریک‌های فدایی خلق در هلند یکی از تشکیل دهندگان آن می‌باشند، مراسمی را برای بزرگداشت یاد هزاران تن از جانباختگان این جنایت تاریخی در میدان "دام" آمستردام برگزار کردند.

در جریان این حرکت، تصاویر بزرگی از گوشه‌هایی از جنایات جمهوری اسلامی علیه کارگران و خلقهای تحت ستم در محل آکسیون نصب شده بود که توجه بازدید کنندگان را به خود جلب می‌کرد. در طول مراسم سخنرانی‌هایی راجع به ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و گستردگی جنایات آن در سرکوب و کشتار توده‌های تحت ستم در طول بیش از ۴۰ سال ضبط شده بود به زبان‌های فارسی، انگلیسی و هلندی چند بار از بلندگو پخش شد. در بخش دیگری از این حرکت چند ترانه سرود با هنرمندی هنرمند نوجوان، آناهیتا، اجرا شد. همچنین اطلاعیه کمیته به مناسبت سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی از تریبون مراسم خوانده شد.

فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران با نصب پرچم سازمان و پنهان‌های افشاگرانه و همچنین برقراری میز کتاب، فعالانه در این آکسیون شرکت کردند و تعداد زیادی کتابها و نشریات سازمان را توزیع کردند. در جریان این برنامه یکی از مزدوران رژیم تلاش کرد تا پرچم سپاه پاسداران ضد خلقی را در نزدیکی محل برنامه نصب کند که توسط رفقا از محل دور شد. از آنجا که نیروهای سیاسی افغان، در واکنش به تحولات اخیر در این کشور، در همان روز در همان محل، بر علیه به قدرت رسیدن دوباره طالبان برنامه داشتند به خواست آنها و در همبستگی با مردم تحت ستم افغانستان رفقای برگزار کننده ساعت برنامه خود را تغییر دادند.

پس از پایان برنامه بزرگداشت یاد زندانیان قتل عام شده در دهه ۶۰، رفقای برگزار کننده این آکسیون در همبستگی با توده‌های تحت ستم افغانستان علیه امپریالیسم و مزدوران تبهکار طالبان که با اراده و تسهیلات دولت آمریکا هم اکنون به قدرت سیاسی دست پیدا کرده و بر جان و مال توده‌های محروم افغانستان حاکم شده‌اند، در برنامه ترتیب داده شده توسط افغانها نیز شرکت کردند. بدینال پایان این برنامه راهپیمایی بزرگی از محل آکسیون آغاز شد که حدود ۱۰۰۰ نفر در آن شرکت کردند.

جاودان باد خاطره جانباختگان قتل عام دهه ۶۰  
زنده باد انقلاب! پیروز باد سوسیالیسم!

فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران در هلند  
۲۱ اگوست ۲۰۲۱

گزارشی از برگزاری برنامه "جشن مردم" در وین اتریش



## حمله به مقرهای

## نیروهای کرد در

## کردستان عراق

## محکوم است!

در هفته‌های اخیر، رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، بار دیگر در ادامه سیاستهای سرکوبگرانه و تروریستی خویش علیه

کارگران و خلقهای تحت ستم ایران و بویژه خلق رزمنده کرد، اقدام به حمله هوایی و توپ باران وحشیانه مناطق حضور سازمانها و احزاب کرد اپوزیسیون در خاک کردستان عراق کرده است. گزارشهای منتشره حاکی از آنند که در تاریخ ۹ سپتامبر سال جاری اولین موج این حملات، علیه دفاتر و مقرهای نیروهای کرد با به کارگیری چند هواپیمای جنگنده و سپس توپ باران و استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین، صورت گرفت و ارتفاعات مرزی ایران و عراق در مناطق "سیدکان"، "چومان" و "حاجی عمران" تحت آتشباری سپاه و ارتش ضد خلقی جمهوری اسلامی قرار گرفت. در این حملات که تا چند روز بعد نیز ادامه یافت، آسیبی به نیروهای کرد مخالف رژیم وارد نشد ولی روستاییان و اهالی منطقه متحمل خسارات زیادی گشتند.

این اولین بار نیست که رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به حملات تروریستی و فرامرزی متوسل شده و سازمانهای اپوزیسیون و نیروهای مخالف خود در خارج از مرزها و در شهرهای کشورهای دیگر منجمله عراق را مورد حمله و سرکوب قرار می‌دهد. این حملات وحشیانه چند هفته پس از آن صورت می‌گیرد که تروریستهای این حکومت، یکی از اعضای کمیته مرکزی "حزب دمکرات کردستان" به نام "موسی باباخانی" را در شهر اربیل عراق ربوده و پس از شکنجه‌های وحشیانه، وی را به قتل رساندند. همه قرائن نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی با این اقدامات و تهدیدات قصد دارد موانع هر چه بزرگتری برای فعالیت‌های نیروهای مخالف خود در کردستان عراق ایجاد نماید.

حملات وحشیانه و رسوای اخیر، که در پی تهدیدات محمد پاکپور فرمانده نیروی زمینی جمهوری اسلامی شروع شده، بار دیگر چهره ضد خلقی، تروریست و مردم ستیز این رژیم فاسد و بحران زده را به نمایش گذاشته و از وحشت جمهوری اسلامی از گسترش مبارزات توده‌ها بویژه مبارزات خلق کرد خبر می‌دهد.

چریک‌های فدایی خلق حمله به اردوگاه‌ها، مقرهای احزاب و نیروهای کرد در نواحی مرزی و همچنین صدمه زدن به حیات و هستی توده‌های تحت ستم و غیر نظامی منطقه را محکوم می‌کنند و بر ضرورت افشای هر چه بیشتر این رژیم ضد خلقی و تشدید مبارزه برای سرنگونی انقلابی آن به دست کارگران و خلقهای تحت ستم ایران تاکید می‌ورزند.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به دست توانای توده‌ها!

زنده باد انقلاب!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

چریک‌های فدایی خلق ایران  
۲۷ شهریور ۱۴۰۰



## گزارشی از برگزاری برنامه "جشن مردم" در وین. اتریش



برای تجمع و بحث در باره مسائل گوناگون سیاسی بدل می شود. به جز بنرها و شعارهای انقلابی معرفت مواضع سازمان ما، نوشته هائی هم در کنار میز کتاب قرار داده شده بود که برای نمونه در یکی از آنها کشتار دهه ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ توسط رژیم دژخیمان جمهوری اسلامی به زبان آلمانی توضیح داده شده بود. این مساله توجه بسیاری از مراجعین را به خود جلب می کرد. بازدیدکنندگان از محل میز کتاب، با دیدن آثار جنایات جمهوری اسلامی می ایستادند و متن پارچه نوشته را مطالعه می کردند. همچنین تعداد زیادی از بازدیدکنندگان، در کنار عکسها و بنرها و آرم سازمان می ایستادند و عکس می گرفتند. کلا استقبال مردم از میز کتاب قابل توجه بود. در طول برگزاری این جشنواره، صد

ها اعلامیه و نوشته های چریکهای فدایی خلق در مورد مسایل مختلف، از جمله بیش از ۲۰۰ اعلامیه سازمان در رابطه با رویدادهای جاری در افغانستان که به زبان آلمانی ترجمه شده بود، به همراه تعداد زیادی از نسخه های مقاله "چریکهای فدایی خلق چه می گویند؟" به زبان آلمانی بین مردم پخش شد. تعداد قابل توجهی از کتابهای سازمان نیز بفروش رفت.

برنامه های این جشنواره در هر دو روز از ساعت حدود ۹ صبح شروع و تا دیر وقت شب ادامه داشت و در تمام این مدت نوشیدنی و غذا بفروش می رسید. با توجه به فضای بحث و گفتگو در محل میز کتاب به پرسش هائی که در باره اوضاع ایران و موقعیت جمهوری اسلامی می شد پاسخ های لازم داده می شد.

به طور کلی بازدیدکنندگان می توانستند سوالات خود را از گروه های چپ و مبارز طرح و با مواضع آنها آشنا شوند. نکته مهم دیگر این جشنواره این واقعیت بود که با توجه به تنوع برنامه ها و موضوعات مورد بحث، صاحبان نظرات و سلیقه های متفاوت می توانستند براحتی برنامه مورد پسند و یا موضوعات دلخواهشان را در میان طیف گوناگون جریانات سیاسی و برنامه های مختلف پیدا کنند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - وین  
۶ سپتامبر ۲۰۲۱

سالهاست که بر اساس یک سنت قدیمی دمکراتیک، گروه های سیاسی چپ و کمونیست در وین جهت پاسداری از آزادی بیان جشنی برگزار می کنند که همواره با استقبال مردم مواجه شده است. امسال نیز در روزهای ۴ و ۵ سپتامبر به روال سنت هر ساله "جشن مردم" در Jesuitenwiese im Wiener Prater برگزار شد. این جشنواره یکی از سنتی ترین مراسم ها و جشن های محلی شهر وین می باشد که هر ساله با شرکت چندین هزار نفر از مردم این شهر برگزار می شود. این جشنواره با برنامه های ورزشی، فرهنگی و موزیک و هنرمانی هنرمندان، تعداد زیادی از اهالی شهر را به خود جلب می کند. بر اساس نظر سازماندهندگان این رویداد، تخمین زده می شد که امسال در مجموع، نزدیک به ۶۰ هزار نفر در این جشن شرکت داشتند.

در طول این جشنواره، جدا از برگزاری برنامه های هنری متنوع، گروه های سیاسی چپ و کمونیست با گذاشتن میز کتاب به توزیع انتشارات خود و تبلیغ مواضع و آرمانهای شان در میان مردم می پردازند. بنابراین، برنامه جشن مردم فرصتی ست که جدا از سازمانهای چپ اتریشی، فعالین سیاسی چپ مقیم وین از کشور های مختلف نیز در آن فعالانه شرکت کنند.

امسال نیز فعالین چریکهای فدایی خلق در اتریش با گذاشتن میز کتاب بزرگی در این مراسم حضور داشتند. اطراف میز کتاب با عکسها و بنرها گوناگون تزئین شده بود و کتابها و مقالات سازمان به زبانهای آلمانی و فارسی در دسترس همگان قرار داشت. در طول این جشنواره، هر میز کتاب، در واقع به مرکزی

آدرس پست الکترونیک  
E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان  
Siahkal Fadayee

کانال تلگرام  
@BazrhayeMandegar

اینستاگرام  
BazrhayeMandegar2

برای تماس با  
چریکهای فدایی خلق ایران  
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت  
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران  
در اینترنت دیدن کنید:  
[www.siahkal.com](http://www.siahkal.com)  
از صفحه رفیق اشرف دهقانی  
در اینترنت دیدن کنید:  
[www.ashrafdehghani.com](http://www.ashrafdehghani.com)

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!